



علامہ
محمد اقبال
(۱۸۷۷ - ۱۹۳۸)

وزارت فرہنگ، باستانشناسی و ورزش
دولت جمهوری اسلامی پاکستان

باہمکاری

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد



کمیٹی ملی برگزاری جشن صد سالہ

علامہ محمد اقبال

ق
۲۰۰

علامہ محمد اقبال

(۱۸۷۷ - ۱۹۳۸)

نوشتہ

احمد ندیم قاسمی

ترجمہ سید مرتضیٰ موسوی

۱۹۵۳
۱۵۳/۱۵۳
۵۵/۳۱۳۸



کمیٹہ ملی برگزاری جشن صد سالہ میلاد علامہ محمد اقبال

باہمکاری

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

تمام حقوق محفوظ است

چاپ اول نواسبر ۱۹۷۷



ناشر : احمد ندیم قاسمی رئیس انجمن ترقی ادب ، لاہور

چاپ : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

چاپخانہ : امپریال پریس ، صدر ، راولپنڈی

چاپ جلد : فنون پریس ، لاہور

علامه دکتر محمد اقبال

وقتی از ملتی روزگار خوشی بر میگردد، مطمئناً قبل از آن در قلوب فرد فرد آنها احساس زبونی و وخامت وضع خودشان وجود داشته است. در آنوقت یکنفر از آن ملت بخواب رفته بیدار شده بوسیله بانگ درای خویش آن کاروان ساکت و صامت را برشاهراه پیشرفت سوق داده سرگرم فعالیت و تکاپو میگرداند. بر همین قیاس هر وقت در میان ملت اسلام آن آثار جمود و رکود ظاهر شده و مسلمانان مبتلای این آشفتگی شده اند در گوشه ای از جهان اسلام رهبرانی به ظهور رسیده اند که کیاست و درایت آنها ملت را بعباده صحیح تعالی رهنمون گشته و در عروق مرده آنها خون زندگی بجریان در آورده و بسوی سر منزل مقصود گام زن گردانیده است.

علامه دکتر محمد اقبال سرخیل چنین کاروانی بود و اشعار بر احساس و ناله های پرسوز او در حق ملت همچون صور اسرافیل بود و سخنان سوزناک وی احساسات را برانگیخت و جنبشی را سبب شد که سعادت ملک و ملت در آن بود.

نیاکان اقبال

نیاکان اقبال بیک خانواده محترم پاندپتھای کشمیری وابستگی داشت که در دوره سلطنت سلطان زین العابدین معروف به بده شاه (۸۲۴ - ۸۷۷ هجری برابر با ۱۴۲۱-۱۴۷۳ م) مشرف به اسلام گشتند. پدر بزرگ وی از کشمیر مهاجرت کرده به پنجاب منتقل گردید و در سیالکوٹ سکنی گزید. شاخه ای از دودمان وی هنوز در کشمیر بسر میبرد و اسم خانوادگی آنها در آن زمین "سپرو" میباشد. مفهوم این کلمه کسی است که در یادگیری خواندن و نوشتن یاسواد آموزی سبقت جسته باشد. پدر بزرگوار اقبال اظهار میداشت که این اسم را برهمنان کشمیر پا قوام خودشان بطور تحقیر و توهین داده بودند، آنها نیکه باترک نمودن رسوم کهن و علائق ملی و مذهبی پیش از همه آسوخن زبان و علوم اسلامی را آغاز کردند. رفته رفته این سهم دوام

پیدا کرد و معروف گشت چه کسی میتواند هوش و فطالت و دانش و فلسفه پانديت‌های کشمیری را منکر بود. غالباً از روی قانون توارث اقبال هم سهم کالی از آن خالواده داشته است اقبال در ضمن اعتراف همین موضوع چنین میفرماید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برهمن زاده رمز آشنای روم و تبریز است
با
میر و مرزا سیاست دل و دین باخته اند
جز برهمن پسری محرم اسرار کجاست!

اقبال در ضمن نامه ای مورخه ۵ اکتبر ۱۹۰۵ م به برادر بزرگ خویش شیخ عطا محمد این خبر خوش را ابلاغ میکند:

”جناب عالی و پدر بزرگوار باشنیدن این خبر خوش شادمان خواهید گشت که پس از تکابوی ممتد امروز سراغ لیا کان خود را بدست آورده ام. حضرت بابا لولی حج از مشایخ معروف کشمیر بودند. در تاریخ کشمیر نوشته خواهد اعظم تذکر ایشان بر حسب اتفاق پیدا گردید. آنچه که پدر بزرگوار از بزرگان خویش شنیده بود بطور کلی آن درست است. روستای اصلی آنها ”لوچر“ نبود بلکه روستای ”چکو“ در بلوک ”ادون“ بوده. دوآزده سال بیرون از کشمیر بسر برد و در سیاحت کشورهای مختلف پرداخت روابط ایشان با همسر خویش حسنه نبوده بهمین سبب ترک دلیا نموده از کشمیر خارج گشت. پس از باز گشت بر اثر تعلیم غیبی بهلقه ارادت حضرت بابا نصرالدین پیوست که بنوبه خویش مرید حضرت نورالدین ولی بود. بقیه عمر را ایشان در جوار بابا نصرالدین بسر برد وحتی پس از مرگ هم در کنار مرشد خویش بخاک سپرده شد. اینک انتظار می رود که احوال بیشتر دانسته خواهد شد. غالباً از اولاد بابا نصرالدین در کشمیر بوده باشند. از آنها امکان دانستن احوال بیشتر موجود است عجب نیست که در پیش آنها شجره کامل مریدان شان وجود داشته باشد“

محقق معروف پاکستانی مولوی محمد عبدالله قریشی کوشیده است که درباره لیا کان اقبال تحقیق کند. ثمره تحقیقات وی حاکی بر اینست که در مسلک مریدان بابا نصرالدین جانشین حضرت شیخ نورالدین ولی یک شخصیت محترمی وجود داشت که نام اصلی ایشان معلوم نگردید. اما درباره

او در صفحه ۷۲ واقعات کشمیر (تاریخ اعظمی) نوشته خواجه محمد اعظم چنین نگاشته شده است که او مدت دوازده سال در خارج از کشمیر مشغول کشت و گذار بود و در همین اثناء چندین دفعه پای پیاده به حج بیت‌الله مشرف گردید بهمین سبب هم ایشانرا "بابا لول حج" یا "لولی حاجی" میخواندند. مسقط الراس وی روستای "چکو" واقع در بلوک "ادون" بود که در بخش فرعی "هولگام وقوع دارد. بیش از گرویدن بدین مبین اسلام از تیره برهمنان بود. از احفاد سپرو و دارای شغل کشت و زرع بودند. ایشان نخستین شخصیت از دودمان سپرو بود که بدین اسلام گروید. وی پس از گزینش طریقت فقرا از همه چیز چشم پوشیده در آستانه مرشد خویش ساکن گشت و پس از درگذشت در "چرار شریف" در داخل محوطه آرامگاه شیخ نورالدین ولی ریشی در پهلوی مرشد خویش بابا نصرالدین بخواب رفت.

در سلسله جانشینان "بابا لولی حج" شخصیت باسم شیخ محمد اکبر عاری باعملی بود که تقدس وی شهره روزگار بود وی چند دفعه به پنجاب مسافرت کرده بود مرشد او نظربه پاکی و نجابت وی دختر خویش را به عقد نکاح وی داد. پس از درگذشت مرشد وی بجانشینی او منصوب گشت.

در چهارمین پشت نامبرده چهار برادر منجمله شیخ محمد رمضان، شیخ محمد رفیق، شیخ عبدالله و سایرین در دوره سلطنت افغانان از کشمیر نقل مکان کرده به پنجاب وارد گشتند و در سیالکوت سکنی گزیدند. بدلیل اینکه پدر آنها در کشمیر ماندگار شد همین سبب در سیالکوت هیچکس از احوال وی باخبر نگشت.

شیخ محمد رمضان از سایر برادرها بزرگتر بود. وی پیرسون موضوع عرفان و تصوف بزبان فارسی چند کتاب تألیف نمود و بدینطریق مشرب صوفیانه خویش را با ثبات رسانید. وی غیر از سه دختر اولاد نرینه نداشت.

برادر دوم شیخ محمد رفیق در سیالکوت مغازه بارچه فروشی باز کرد و فرزند ارشد وی شیخ نور محمد نیز بر مغازه پدر خود مشغول بود. شیخ عطا محمد و علامه شیخ محمد اقبال فرزندان نامبرده بودند. پسر دوم شیخ محمد رفیق - شیخ غلام محمد در اداره آبیاری استخدام گشت و در "روبر" ساکن گردید. بکارگی شیخ محمد رفیق جهت ملاقات پسر خود به "روبر" رفت و در آنجا مریض گردید و بدرود حیات گفت. بهمین سبب آرامگاه پدر بزرگ اقبال در "روبر" واقع هست.

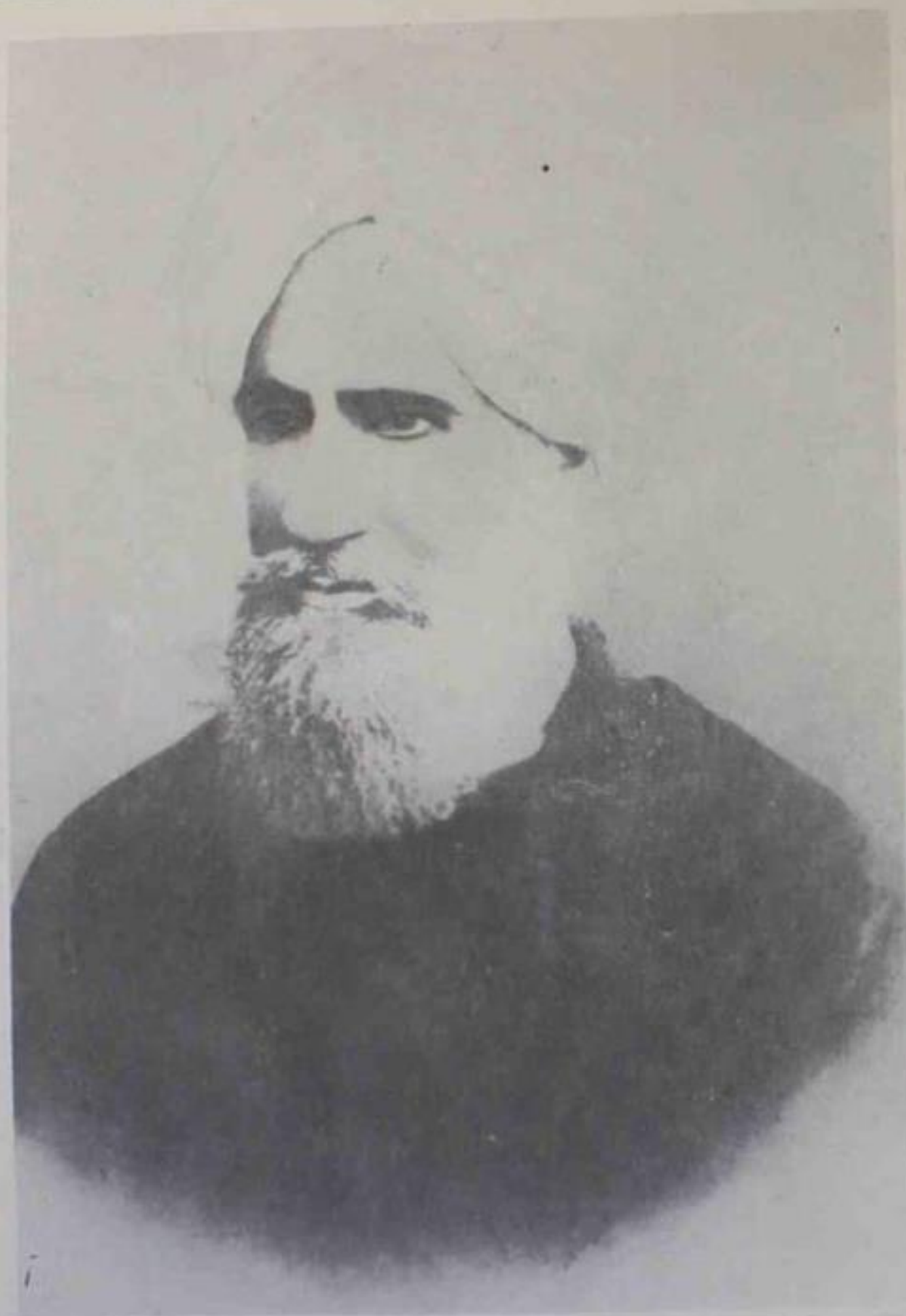
برادر سوم شیخ عبدالله در روستای "جتیکی" در بخش سیالکوت سکنی
گزید و اغلب افراد از اولاد وی به امارت نشین حیدرآباد منتقل گشتند و
در آنجا مشغول کشا ورزی گشتند.

اسم چهارمین و کوچکترین برادر معلوم نگشت وی در لاهور سکنی
گزیده بود و هیچ فرزندی نداشت.

پدر بزرگوار اقبال شیخ نور محمد به "شیخ نتهو" معروف بود وی یک
آدم چهار شانه و جبهه خوش پوشاک خوش ذوق بود. باوصف داشتن شغل
بازرگانی بر اثر معاشرت با متصوفان و عالمان اسرار و رموز شریعت و طریقت
را نیک درک میکرد و از آداب اجتماعی آگاهی کامل داشت. در نتیجه ذوق
خوبش توانسته بود قدری نوشتن و خواندن را یاد بگیرد. در وی نقوش
عمیق تصوف و معنویت وجود داشت مولوی میر حسن استاد علامه اقبال
وی را "فیلسوف درس نخوانده" میخواند. همین رنگ با اشتراک جواهر
شعر و ادب و علم و حکمت در اقبال بسیار عمیق گرویده بود. اقبال
پیرامون مدارج روحانی پدر بزرگوار خویش چندین و قایع جالب شرح میداد
او قرالت کلام الله مجید را موجب پیشرفت دنیا و عقبی قلمداد میکرد و به
اقبال همواره توصیه میکرد که فرزندانم قران کریم را چنین قرالت کن که
کوئی این بر تو دارد نازل میگردد یا خداوند با تو همکلام است. سوز و
گداز سرشت اقبال بر اثر همین تلاوت قران مجید بود. شیخ نور محمد عمر
طولانی یافت وی عروج محبوبیت اقبال را برای العین دید. در سن هشتاد
سالگی چشم وی مبتلا به آب مروارید گشت و در نتیجه از بینایی محروم
گشت. در حدود صد سالگی در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۰ در سیالکوت چشم
از جهان فرو بست. اقبال این قطعه ارتحال را انشاد کرد که در گورستان
"امام صاحب" بر قبر آن فقید سعید حک گردیده است :

پدر و مرشد اقبال ازین عالم رفت
ما همه راهروان ، منزل ما ملک ابد
هاتف از حضرت حق خواست ز تاریخ رحیل
آمد آواز (اثر رحمت) و (آغوش لحد)
۱۳۴۹ هـ - ق

در حدود پانزده شانزده سال پیش از آن در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۱۴ م
وقتیکه والده گرامی اقبال درگذشت اقبال منظومه ای بسیار پر درد تحت عنوان



شیخ نور محمد - پدر علامه اقبال
(در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۰ وفات یافته)

سرگذشت والده مرحومه، سرود. آنوقت حضرت اکبر اله آبادی بخاطر
ابراز همدردی با اقبال شعری انشاد کرد و در ضمن آن اثرات حسنه ای
تربیت والدین را بویژه باد آمد گردیده است :

ترجمه شعر اردوی اکبر اله آبادی :

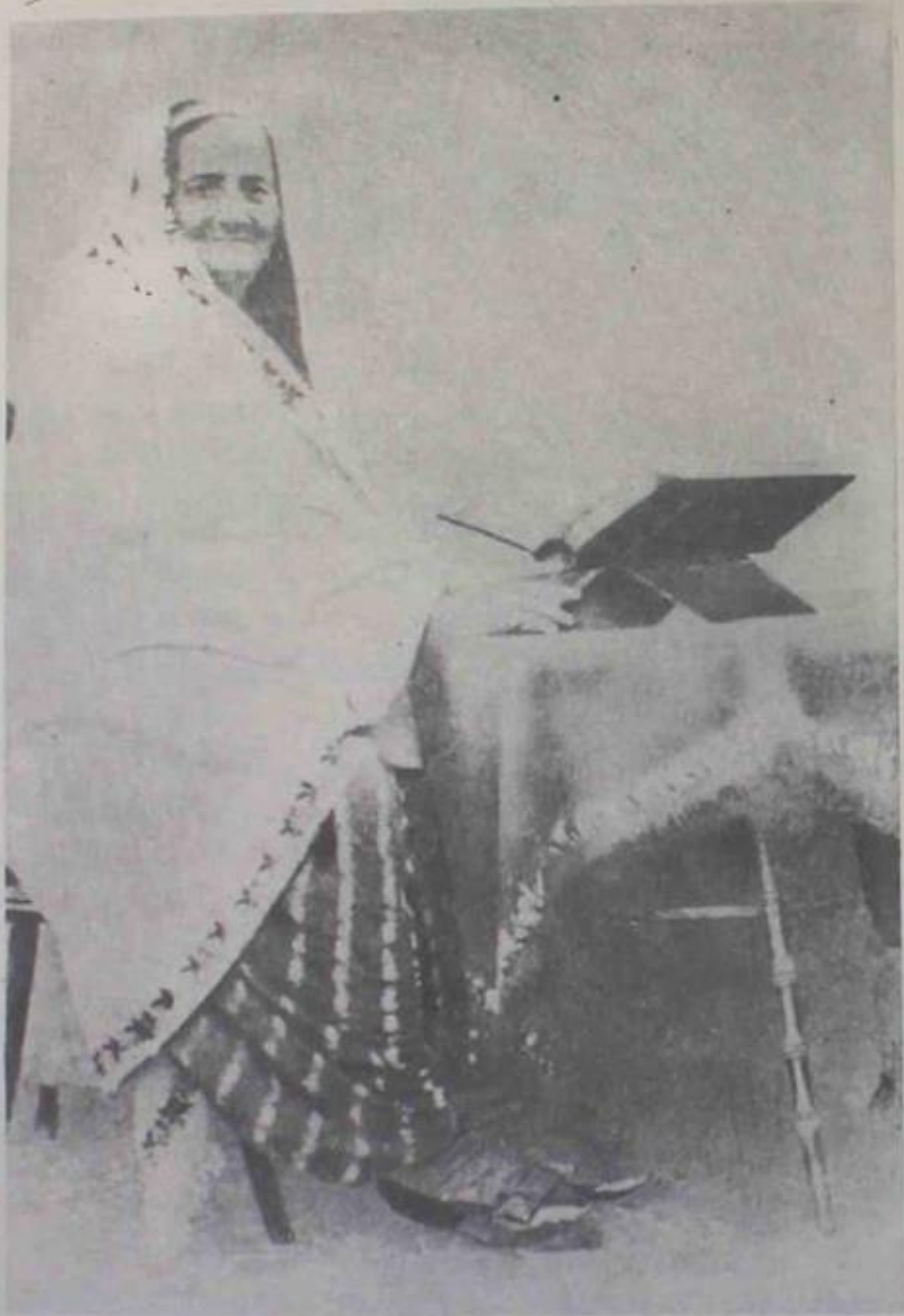
خصایص عالی که در حضرت اقبال بوجود آمد
نگاه های ملت که به اسلوب او مفتون گردید
این خود آگاهی ، این خوش گوئی ، این ذوق معرفت
این طریق دوستی خود داری باتمکنت
شاهد برابست که والدین او ابرار بودند
با خدا بودند اهل دل بودند صاحب اسرار بودند
در وی فیض تربیت آنان جلوه گر هست
این طبع عالی منزلت میوه همان باغ هست
آه و ناله و فریاد را جلوگیری کردن دشوار هست
زندگی مادر برای اولاد نعمت بزرگست
مادر مرحومه اقبال به بهشت رهسپار گشت
چشم از اشکها تر هست و قلب اندوهگین گشت
اکبر درین غم شریک حضرت اقبال است
مقصود در اینجا ضبط سال رحلت در حال است
واقعا محدودت ملت آن نیکو صفات بوده
"رحلت محدودت" تاریخ وفات اوست

۱۳۳۳ ق

قطعه زیر بمناسبت در گذشت مادر گرامی اقبال سروده اکبر اله آبادی
فارسی بر لوحه آرامگاه مشار الیها کنده کاری گشته است :

مادر محدودت اقبال رفت
سوی جنت زین جهان بی ثبات
گفت اکبر با دل پر درد و غم
"رحلت محدودت" تاریخ وفات

۱۳۳۳



مادر علامه اقبال (در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۱۴ وفات یافته)

همین محیط پر سعادت عرفان و تقوی و آداب اسلامی بود که در آغوش آن اقبال تربیت گردیده بود. بهمین سبب او بفرزند خویش جاوید اقبال چنین توصیه فرمود:

ترجمه شعر اردوی اقبال

این زمانه غارتگر دین است
سرشت او کافرانه است
دبستان از آنها خالی گشت
کسائیکه نگاه شان تازبانه مانند بود
اما تو چشم و چراغ دودمانی هستی
که مذاق آن عارفانه میبا شد

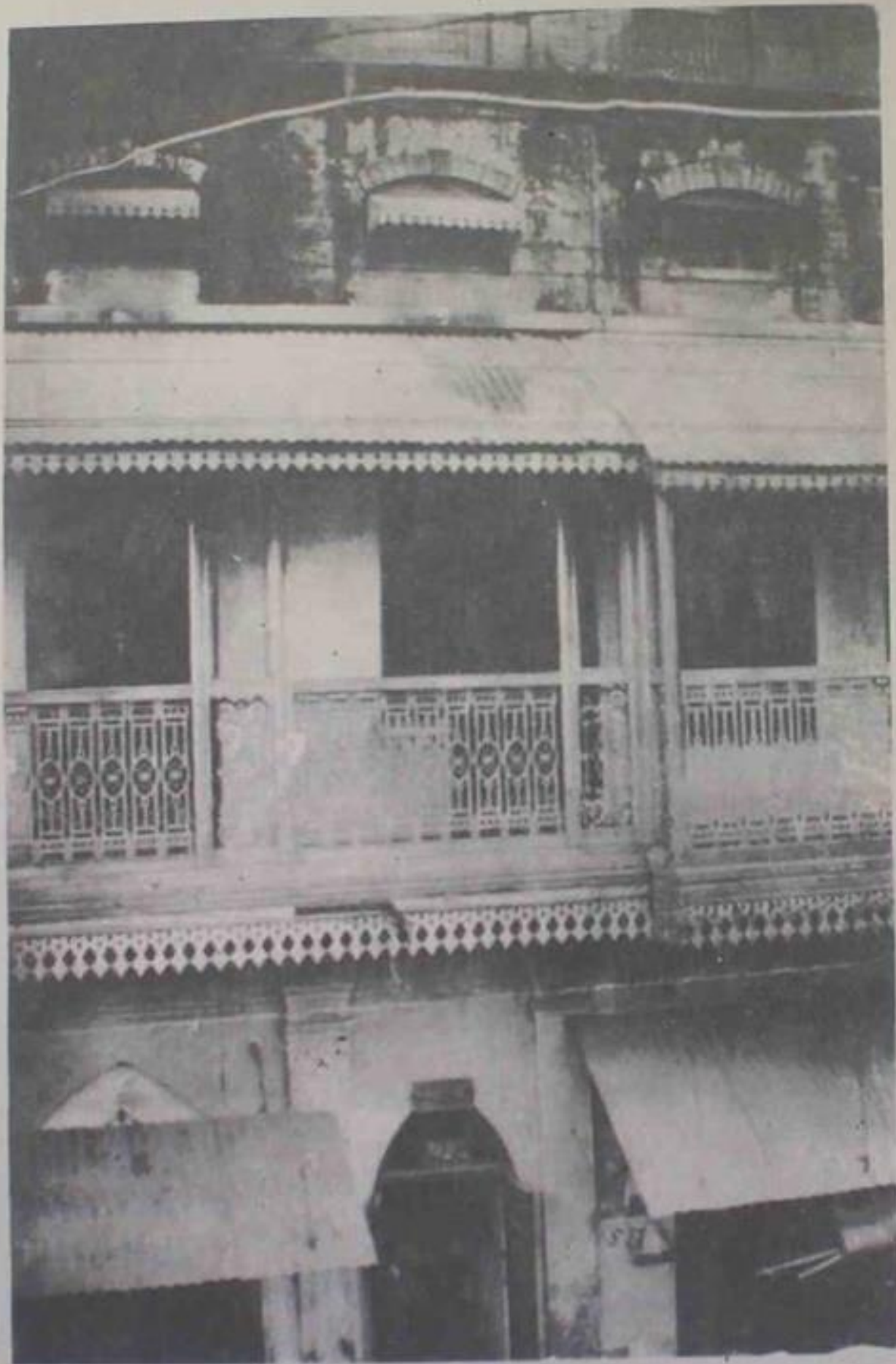
چنانچه حوصله داری آن فقر را جستجو کن
فقری که اصل آن حجازی است
مومن در همان فقر امیری میکند
از خداوند چنین فقر را بخواه

تولد و تعلیم و تربیت

اقبال در نهم نوامبر ۱۸۷۷ م در سیالکوت متولد گردید این همان شهرستان است که از خاک پاک آن فاضل یگانه مثل علامه عبدالحکیم برخاسته بود. تولد اقبال در واقع مژده جانفزای ظهور اقبال ملت بیضا بود.

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد
حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفته که از خاک جهان مجبور
خود گری خود شکنی خود نگری پیدا شد

از میان دو برادر و چهار خواهر اقبال از همه جوانتر بود پس از آموزش ابتدائی در مکتب خانه اقبال از دبیرستان اسکاج مشن سیالکوت در ۱۸۹۳ م در امتحان سیکل اول متوسط قبول گشت. آنگاه در کالج اسکاج مشن ثبت نام کرده غیر از تحصیل سایر علوم، تحصیل زبانهای فارسی و عربی را در محضر شمس العلماء مولانا سید میر حسن آموخت مولانای مذکور عالم متبحر نظم و نثر فارسی و عربی، شیفته صادق علوم اسلامی و بزرگ مرد



خانه علامه البال در سیالکوت

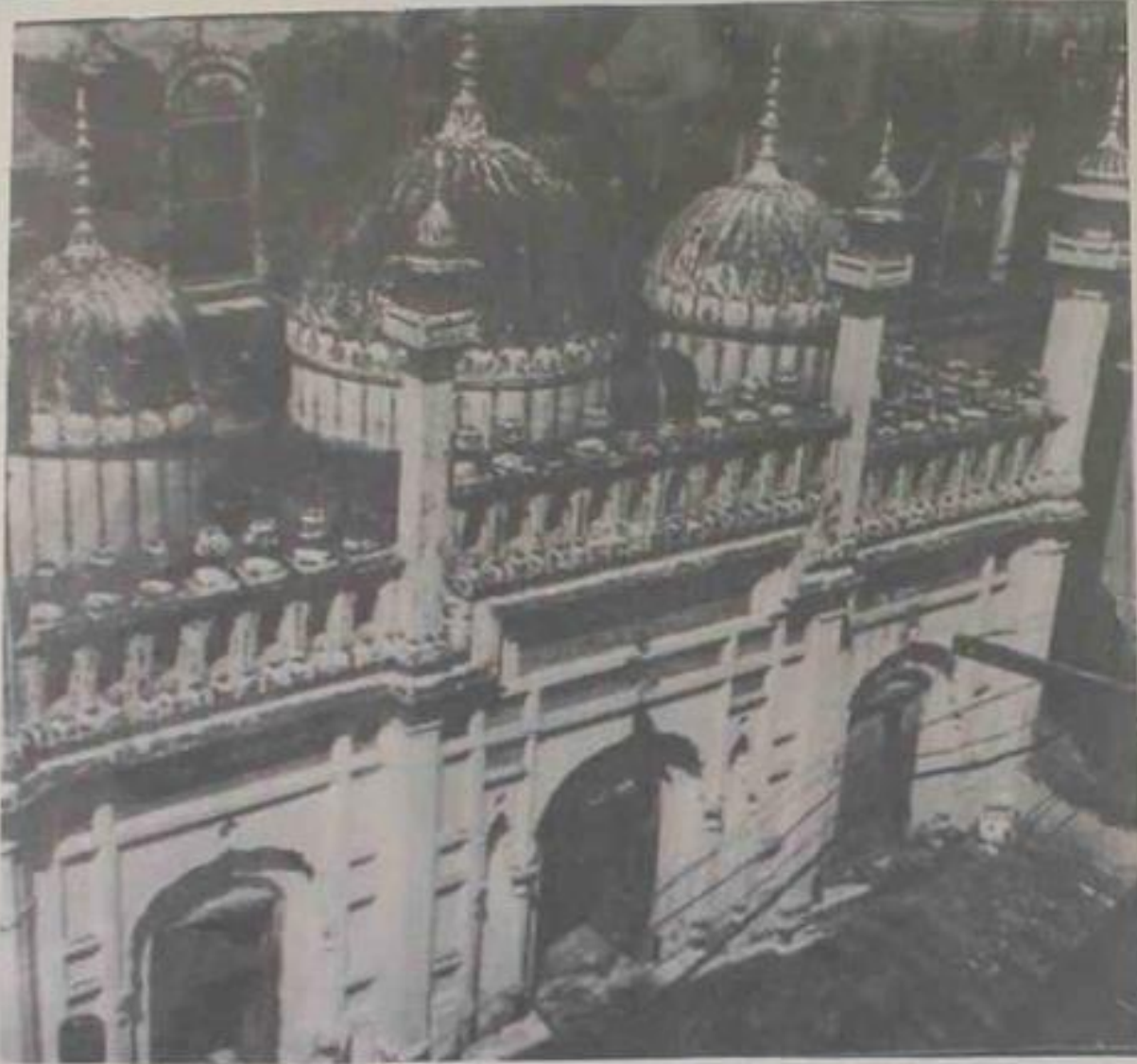
نیکو خصلت و پاک طینت بود. در فیض معاشرت با نامبرده اقبال به "ذوق تپش" آشنا گشت و جوهر وی جلا یافت که ذاتاً در طبع وی موجود بود. در همین اثناء بسرایش شعر پرداخت. از طرف استاد تشویق گردید و سروده های وی در مدت کوتاهی مورد توجه اغلب تلامذه قرار گرفت. وی در همین دوران بوسیله مکاتبه سروده های خویش را جهت اظهار نظر به فصیح‌الملک نواب مرزا داغ دهلوی ارسال داشت و او را همواره در ضمن نوازشات اساتید شفیق خویش بخاطر داشت. بهمین سبب در ۱۹۰۵ م سوزیکه جهت تحصیلات عالی، بصوب انگلستان حرکت نمود در منظومه خویش "التجای مسافر" در ضمن دعای ارزانی علم و عمل مثل یک فرزند سعادتمند همراه "آرزوی پابوسی مادر و پدر" عقیدت و ارادت خویش را نسبت به شمع‌العلماء مولانا سید میر حسن بدین شرح ابراز داشته است :

ترجمه شعر اردوی اقبال

او شمع بارگاه خاندان مرتضوی است
آستان او برای من مثل حرم (محترم) خواهد بود
کسیکه از نفس او غنچه آرزوی من شگفته است
کسیکه مروت وی مرا نکته دان ساخته است
دعا بکن که خداوند آسمان و زمین
مرا باردگر بزیارت او شاد گرداند

همچنین در برخی از منظومه های دیگر از حضرت داغ دهلوی ، مولانا شبلی نعمانی ، مولانا حالی پانی پتی و مولا گرامی جالندری ستایش کرده است.

در ۱۸۹۵ م از سیالکوت در امتحان دیپلم موفقیت بدست آورده اقبال برای تحصیلات دانشگاهی در کالج دولتی لاهور ثبت نام کرد و در سال ۱۸۹۷ م در امتحان لیسانس قبول گردید. در همین کالج او درس فلسفه حکمت را از پروفیسور دکتر آرنلد انگلیسی فرا گرفت و فطانت و لیاقت خدا داده خویش را کاملاً به منصفه شهود رسانید. دکتر آرنلد پیش از انتقال بلاهور در کالج علیگره سمت استادی داشت و در همان اثناء تأثیر لیاقت خویش را بر شخص مولانا شبلی گزارده بود. در این جوهر قابلی مثل اقبال را پیدا کرد و در جلا دادن آن احساس مسرت میکرد. او علاوه بر فلسفه جدید متبحر در علوم اسلامی ادبیات عربی بوده. کتاب بسیار معروف وی اشاعه اسلام برین امر گواه



مسجد مولوی سیر حسن در سیالکوت
که علامه اقبال تحصیلات ابتدایی خود را در آنجا به پایان رساند

- صادق میباشد. در نتیجه توجه وی اقبال پیشرفت زیادی نمود او تحقیقات علمی اقبال را قلباً تقدیر میکرد و نکته‌پردازیهای فیلسوفانه وی را تحسین نموده موجب تشویق او میگشت.

در همانروزها یک اتفاق غیر عادی اقبال را بی اندازه شوش ساخت. یکنفر ملا که عالم دین هم بود علیه انتظار او در موردی دروغ گفت. اقبال که چنین دید بیقرار گشت و تا چند روز درباره این موضوع در وضع بیتابی فکر میکرد درس را کنار گزارد. دلگرفته میبود و در هیچ کاری دل بستگی نداشت. وقتی که پروفیسور آرنلد این عدم توجه را مشاهده نمود علتش را پرسید. اقبال سراسر اتفاق مذکور را بی کم و کاست بیان داشت پروفیسور آرنلد با نهایت همدردی ناراحتی فکری او را بر طری ساخت و اظهار داشت.

19030

153/153

0013/38

”در زندگی آینده شما با اتفاقات بیشماری ازین قبیل دچار خواهید گشت“ همین طرز تفکر اقبال بود که شهره آن در همه جا پیچیده بود خود دکتر آرنلد یکدفعه اظهار داشته بود که چنین شاگرد استاد را محقق میگرداند جهت موفقیت برجسته احساسات تشکرو امتنان آمیزی که نسبت با استاد فاضل خویش در قلب وی موجزن بوده اقبال آنها را در شعری تحت عنوان ”نالہ فراق“ که بمناسبت استعفای پروفیسور آرنلد در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۴۷ م و مراجعت به اروپا سروده شده بود ، ابراز داشت.

ترجمہ شعر اردوی اقبال

ای مکان ! مکین تو بالاخره در باختر سکنی گزید
 آہ ! سرزمین خاور موردہستند وی نیفتاد
 امروز بر این صداقت قلب تیقن پیدا کرد
 از ظلمت شب روشنائی روز فرقت کم نیست
 تاز آغوش و داعش داغ حسرت چیده است
 همچو شمع کشته در جسم نگہ خوانیدہ است
 ذرہ قلب من نزدیک بود ”خورشید آشنا“ گردد (اقتباس شعر فارسی)
 آئینہی شکستہ من نزدیک بود جهان نما گردد
 نخل آرزو های من نزدیک بود سبز گردد
 آہ ! چه کسی چه میداند کہ نزدیک بود من ازچہ بچہ مبدل کردم
 ”ابر رحمت دامن از گزار من برچید و رفت
 اندکی بر غنچہ های آرزو بارید و رفت (اقتباس شعر فارسی)
 دست وحشت گرہ مقدر را باز خواهد کرد
 من باشکستن زنجیر های پنجاب خود را باو خواهم رساند
 دیدہ حیران دارد عکس ترا تماشا میکند
 اما کسی کہ گرویدہ سخنرانی تو هست
 او چگونہ تسلا خواهد یافت
 دہان تصویر تاب گویائی ندارد
 سخن تصویر همان هست کہ خامشی گفته میشود

تازمانیکہ اقبال زنجیر های پنجاب را گستہ خود را بانگستان نرساند
 مطمئن لگر دید و روح وی قرار نیافت.

آغاز معروفیت

در اثنای اقامت در لاهور شعر اقبال درملاء عام آمد و او در "مشاعره" های عمومی شرکت نموده داد سخن میگرفت. بدلیل ابتکار و تازگی افکار سروده های وی موردپسند بیحد قرار میگرفت. بکدفعه این بیت اردوی او شاه بیت یک "مشاعره" قلمداد گردید :-

ترجمه شعر اردو

شان کریمی ، مروارید پنداشته بر چید
آنچه که قطره های عرق الفعال من بود

آنگاه برطبق ذوق آنزمان و مقتضای وقت برخی از منظومه های انگلیسی و افکار آن را بصورت منظوم اردو برگرداند ، اینگونه کوشش وی نیز مورد تمجید قرار گرفت.

پس از فارغ التحصیل شدن اقبال نخست در دانشکده خاور شناسی لاهور معلم عربی کرسی "میکلود" و بعداً در کالج دولتی و کالج اسلامی لاهور به سمت استاد فلسفه و انگلیسی منصوب گشت. در همانروزها اقبال کتابی پیرامون علوم اقتصادی تحت عنوان علم الاقتصاد تألیف نمود. این اولین کتاب مستند پیرامون موضوع مذکور بود که بزبان اردو نگاشته آمد.

همزمان با تحصیل در دوره فوق لیسانس اقبال در دوره حقوق لیژنیت نام کرد، اما در امتحان مربوطه در یکی از ورقه های امتحانی با عدم موفقیت رو برو گشت. بعداً در امتحان کنکور پستهای معاونت فرماندار در استان پنجاب شرکت جست اما هیئت پزشکی او را در برابر عیار تعیین شده پزشکی در خور انتخاب تشخیص نداد، در حالیکه وضع سلامتی اقبال در آن دوره بسیار عالی بود. بر علیه این بیعدالتی در برخی از روزنامه ها مطلب بسیار اعتراض آمیزی منتشر گردید. اقبال در نتیجه همین عدم موفقیتها باندیشه مسافرت بااروپا و گذراندن دوره های دکتری و حقوق افتاد.

در همین اثناء اقبال در اجلاس سالیانه انجمن مسلمانان کشمیری و انجمن حمایت اسلام لاهور آن منظومه های جاوید را انشاد کرد که بموجب آن شهرت وی بنقاط دور افتاده هم پیچید و آنگاه در مجله مخزن منظومه های وی پشت سرهم انتشار یافت و بسیار محبوبیت پیدا کرد و در سر تا سر



علامه اقبال در جوانی

شبه قاره هند انعکاس صدای وی شنیده میشد. منظومه های معروف دارای احساس ملی نظیر "ترانه" و "نیا شواله" و سایر سرود های ملی وضع عمومی بیداری را در مملکت روان ساخت، و همگان او را بعنوان نقیب بیداری ملی و نشاء نایبه و همچنین ترجمان حقیقت پذیرفتند.

مسافرت علمی

در تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۰۵ م اقبال بانگلستان سفر کرد. نخست از دانشگاه کمبریج مدرک علمی در رشته فلسفه بدست آورد. آنگاه پس از سیاحت در چند کشور اروپایی با آلمان وارد گشت و با ارائه رساله دکتری پیرامون "سیر فلسفه در ایران" از دانشگاه مونیخ نایب به درجه دکتر اگردید. از آلمان مجدداً بانگلستان مراجعت کرده در مدرسه علوم سیاسی لندن ثبت نام کرد و امتحان دوره وکالت حقوق قضائی را با نمرات سطح عالی گذراند.

در حین اقامت در انگلستان اقبال تحت تأثیر بسیار پروفیسور دکتر میکتیگرد قرار گرفت. بمقیده اقبال فلسفه میکتیگرد یک نوع ویژه عرفان بود که در روشنائی عقل او را طریق یزدان شناسی نشان داد. با پروفیسور نیکسون و پروفیسور براون نیز بعد زیادی مراوده داشت. هر دو استاد مؤخرالذکر کار شناس و منتقد چیره دست ادبیات خاور زمین بودند. مزیتی که در نتیجه دوستی نامبردگان نصیب اقبال گردید این بود که اقبال فرصت مطالعه ادبیات فارسی و سایر علوم اسلامی بدست آورد. دوم اینکه موازنه میان تمدن اسلامی و تمدن باختری وی را بینا تر ساخت. سوم اینکه معلومات وی بعدی وسیع و زبان وی بعدی پخته گردید که از حیث سخن سرایی دوره جدید وی دارای اختصاصات دو گونه سخنوری و پیمبری گردید. وی پرچمداری اصول اسلامی را هدف زندگی خویش تعیین کرده جهت ابراز احساسات و افکار خویش راه تازه جستجو نمود. قبلاً وی سهرورزی به طبیعت را تعلیم میکرد. و در مظاهر قدرت انوار الهی را مشاهده مینمود. آنگاه او در پیکر انسانی مختصات الهی را جلوه گر میدید و چهارمین مزیتی که بدست آمد این بود که پروفیسور نیکسون بعداً با برگرداندن مثنوی اسرار خودی اقبال از فارسی بانگلیسی او را در سراسر اروپا و امریکا معرفی گردانید. در همان زمان اقبال درباره اسلام مقاله‌ای قرائت نمود که در نتیجه آن تحقیقات دینی او شهره روزگار گردید. پروفیسور دکتر آرنلد با گرفتن مرخصی چند ماهه بمصر مسافرت کرد آنوقت دانشگاه لندن اقبال را به سمت استاد عربی بجای او منصوب نمود.

باز گشت بوطن

در پایان ماموریت شش ماهه تدریس، اقبال بشبه قاره مراجعت کرد و در ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۸ م روز دوشنبه بلاهور رسید. شخصیت‌های برجسته لاهور



علامه اقبال و عطیه فیضی

از وی با گرمی استقبال کردند در جمع دوستان و بزرگان پیشواز کننده هندوان و مسلمانان همه شرکت داشتند. اقبال با نهایت گشاده روئی با همه ملاقات کرد و آنهاییکه ناظر بودند احساس کردند که در سرشت اقبال هیچ چیزیکه معمولاً در فرنگ رفته ها دیده میشود، وجود نداشت.

پیش از مسافرت بانگلستان اقبال در کالج دولتی لاهور سمت استادی فلسفه و انگلیسی را عهده دار بود و با اخذ مرخصی تحصیلی جهت ادامه تحصیلات عالی عازم انگلستان گردیده بود. پس از مراجعت وی دوباره در کالج دولتی مشغول تدریس گردید اما اینک او ضمن تدریس اجازه داشت که بوکالت داد گستری نیز بپردازد و بنا بر درخواست حکومت استانی پنجاب از طرف دادگاه عالی بکلیه دادگاههای تابعه دستور داده شده بود که در محاکمه هائی که اقبال دارای مسؤلیت وکالت باشد برنامه آنرا پیش از تنفس ناهار نگذارند. ازین امر میتوان اهمیت اقبال را اندازه گرفت. اما پس از دو سال و نیم اقبال از سمت استادی کالج دولتی مستعفی گشته



علائقه اقبال و بعضی از دوستانش در هیدلبرگ با صاحب خانه

بکار وکالت داد گستری توجه نمود. موقعیکه دوستان دلیل آن را پرسش کردند او پاسخ داد که من نمیتوانستم با ادامه داشتن در سلک استخدام دولتی اندیشه های خویش را آزادانه ابراز بدارم. اقبال بوسیله وکالت داد گستری هم هیچ علاقه باندوختن ثروت نداشت. صرفاً همانقدر محاکمه ها را تقبل مینمود که دخل آن بتواند کفاف هزینه زندگی او گردد. موقعیکه این هزینه تأمین میگشت دیگر محاکمه ها را نمی پذیرفت این روش وی تا زنده بود مداومت داشت.

کسب افتخارات

در سال ۱۹۲۰ م موقعیکه مثنوی فارسی "اسرار خودی" توسط پروفیسور نیکسون بزبان انگلیسی برگردانده شد و مقالاتی چند پیرامون افکار او در نشریه های مختلف اروپائی منتشر گردید. آنگاه لیاقت علمی وی در کشور های باختری مورد شناسائی قرار گرفت. دولت بریتانیا در ۱۹۲۲ م وی را به لقب "سر" مفتخر ساخت و بدینوسیله دانش دوستی خویش را مسجل نمود و همچنین برخی از دانشگاههای شبه قاره درجه های دکترای افتخاری ادبیات را بعلامه اقبال اهداء نمودند.

فعالیت عملی در صحنه سیاسی

علامه اقبال از حیث ذهنی هوا خواه آزادی عمل بود و سر تا سر زندگی او در اصلاح مسائل سیاسی، اجتماعی و فکری بسر گردید و بوسیله شعر خویش پیغام حیات آفرین خود را بجهانیان عرضه داد و آنها را برای کار و کوشش وا داشت اما عملاً آدم سیاسی نبود با وصف اینکه گفته بود.

ترجمه شعر اردو

این عهده های سیاست بتو مبارکباد ، که از ناخن فیض عشق من سینه خراش هستم.

بصیرت سیاسی او بر چندین سیاستمداران رحجان داشت ، بنا بگفته قائد اعظم محمد علی جناح : "از لحاظ یک سیاستمدار عملی نیز او دارای حیثیت فوق العاده بود". بر اثر اعتقاد راسخ بر نصب العین دین بین اسلام



علامه اقبال پس از دریافت درجه دکترای
ادبیات از دانشگاه پنجاب (۱۹۳۳)

و آینده درخشان او از معدودی چند بوده که آنها پیش از همه در این مورد فکر کردند که در مناطق شمالغربی و شمالشرقی شبه قاره که دارای اکثریت مسلمانان میباشد، آنها را از بقیه شبه قاره تجزیه نموده میتوان یک مملکت اسلامی را بنیان گذاشت. آنکا با دانستن اینکه (ترجمه شعر اردو): اقبال بخرد بزرگی است و قلب را با حرفهایی قشنگ مفتون بسازد، غازی گفتار که گردیده اما نتوانسته که غازی کردار هم بشود.

برخی از دوستان صمیمی و ارادتمندان وی با با فشاری زیاد یکدفعه او را آماده کردند که بطور عضو شورای قانونگذاری استانی پنجاب بمملکت و مردم خدمت کند. در ۱۹۲۶ م وی داوطلبی انتخاباتی خویش را اعلام نموده دو تن از کاندیداهای برجسته مخالف او در حق وی از مسابقه انتخاباتی دست کشیدند اما با ملک محمد دین که یکی از ریش سپدان تیره آرائین لاهور بود مقابله زبردستی انجام گرفت. بهمین سبب اقبال هم مجبور گشت که بادل نخواستہ قدری تگ و دو کند. در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۶ م نتیجه انتخاباتی اعلام گردید و اقبال با اکثریت هزارها رای در این حوزه برنده اعلام گردید. بعنوان نماینده واقعی مسلمانان علامه اقبال در شورای قانونگذاری استانی حتی المقدور فعالیتهای ثمر بخشی داشت.

او در یک موقع قطعنامه‌ای تقدیم شو را نمود که طی آن تقاضا گردیده بود که جهت جلوگیری از اشاعه حملات توهین آمیز و شرانگیز نسبت به بنیانگذاران ادیان لایحه قانونی تهیه و تصویب و بمرحله اجراء درآید. بنا برین از ۱۹۲۷ م این لایحه قانونی بمرحله اجراء درآمده است.

جهت مستثنی قرار دادن شمشیر از قانون اسلحه اقبال قطعنامه دیگری تسلیم نمود که از تصویب گذشت بهمین مناسبت اقبال شعری تحت عنوان "بمناسبت اعلام آزادی شمشیر" بارود سرود که در مجموعه "ضرب کلیم" آمده است.

ترجمه شعر اردو

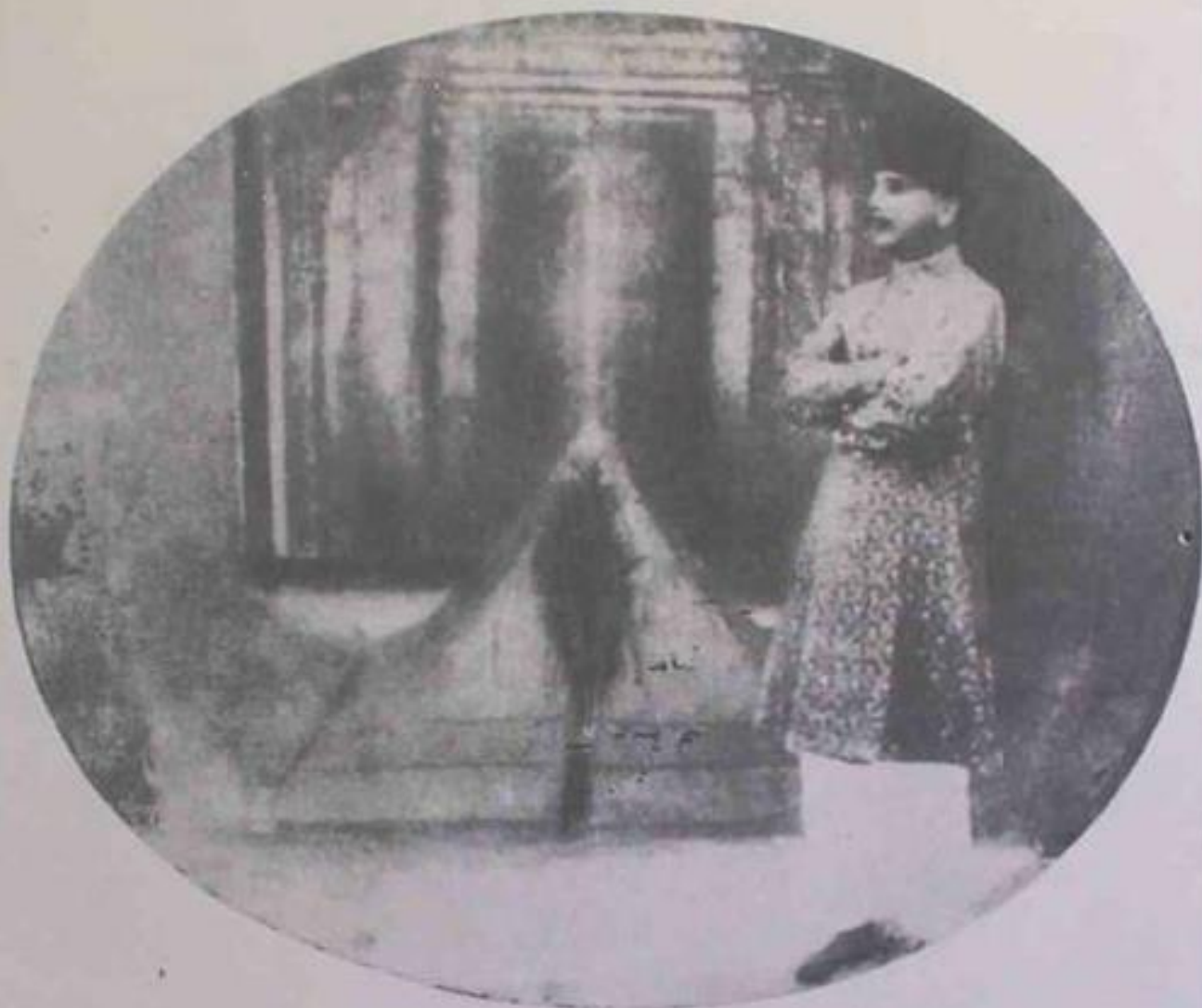
ای مرد مسلمان هیچگاه تو اندیشیده ای
که شمشیر فولادین جگر دار چه چیز است ؟
این اولین مصرع ان بیتی است که در آن
اسرار توحید در آن نهان میبوده اند



علامه اقبال و یکی از دوستانش نواب ذوالفقار علی خان

من درباره مصرع دوم بیشتر اندیشمندم
 الله بتو شمشیر فقرا عطا کند
 چنانچه این شمشیر هم بتصرف درآید آنگاه مرد مومن
 یا خالد جانباز هست یا هیدر کرار (ضرب کلیم ص: ۲۷)

بغاطر ریشه کن ساختن بلیه میخوارگی نیز قطعنامه ای تصویب نمود. علاوه برین جهت معافیت مالیه اراضی یا کاهش آن و همچنین جهت فرق گذاردن میان مالیات بر درآمد و مالیه اراضی و مضافاً برین جهت مستثنی گذاردن اراضی از تملک دولتی سخنرانیهایی علامه اقبال بسیار مدلل موثر و مفصل بود. اما او احساس کرد که نمیتوان ازینطریق نتیجه سود مندی بدست آورد، بنا برین بعدها برای همیشه ازینطریق بیعلاقه گردید.



علامه اقبال در کنار آرامگاه تیبو سلطان
 (در سیرانگاپاتام ۱۹۲۹)

خطابه های مدرس

در ۱۹۲۸ م علامه اقبال جهت ایراد چند خطابه پیرامون دین مبین اسلام به شهر مدرس دعوت گردید. در آخرین روز های دسامبر ۱۹۲۸ م وارد آنشهر گردید، خطابه ها را ایراد نمود و سپس از آرامگاه سلطان شهید تیمودیدن کرد. باید دانست سلطان مذکور بنظر وی یک سر مشق مرد مومن بوده است. آنگاه به حیدرآباد دکن مسافرت نمود و در آنشهر نیز خطابه های چند ایراد کرد. در هر نقطه از وی پذیرائی پر شکوهی بعمل آمد و سخنرانیهای تقدیر آمیزی به پاس خدمات وی ایراد گردید. خطابه های علامه اقبال تا کنون بچند زبان منجمله انگلیسی، اردو و فارسی بچاپ رسیده است. اسم کتاب انگلیسی *Reconstruction of Religious thought in Islam* و ترجمه اردوی آن تحت عنوان "تشکیل جدید الهیات اسلامی" و ترجمه فارسی آن بعنوان "احیاء افکار دینی در اسلام" بوسیله نستوی فرهنگی عمران منطقه ای در تهران منتشر گردیده است.



علامه اقبال سی رود، نطق تاریخی خود را خطاب
به مسلمانان شبه قاره ایراد کند در اله آباد، ۱۹۳۰

ایدیو لوژی موجودیت دو ملت (هندو و مسلمان در شبه قاره)

در ۱۹۳۰ م علامه اقبال ریاست اجلاس سالانه حزب مسلم سر تا سری هند را بعهده داشت. بعد از آن بریاست کنفرانس مسلمانان منتخب گردید و راهبری درستی بملت خویش عرضه نمود. در همان دوره بود که علامه ایدیو لوژی موجودیت دو ملت در شبه قاره را عنوان کرد که بعدها موجب تأسیس پاکستان گردید.



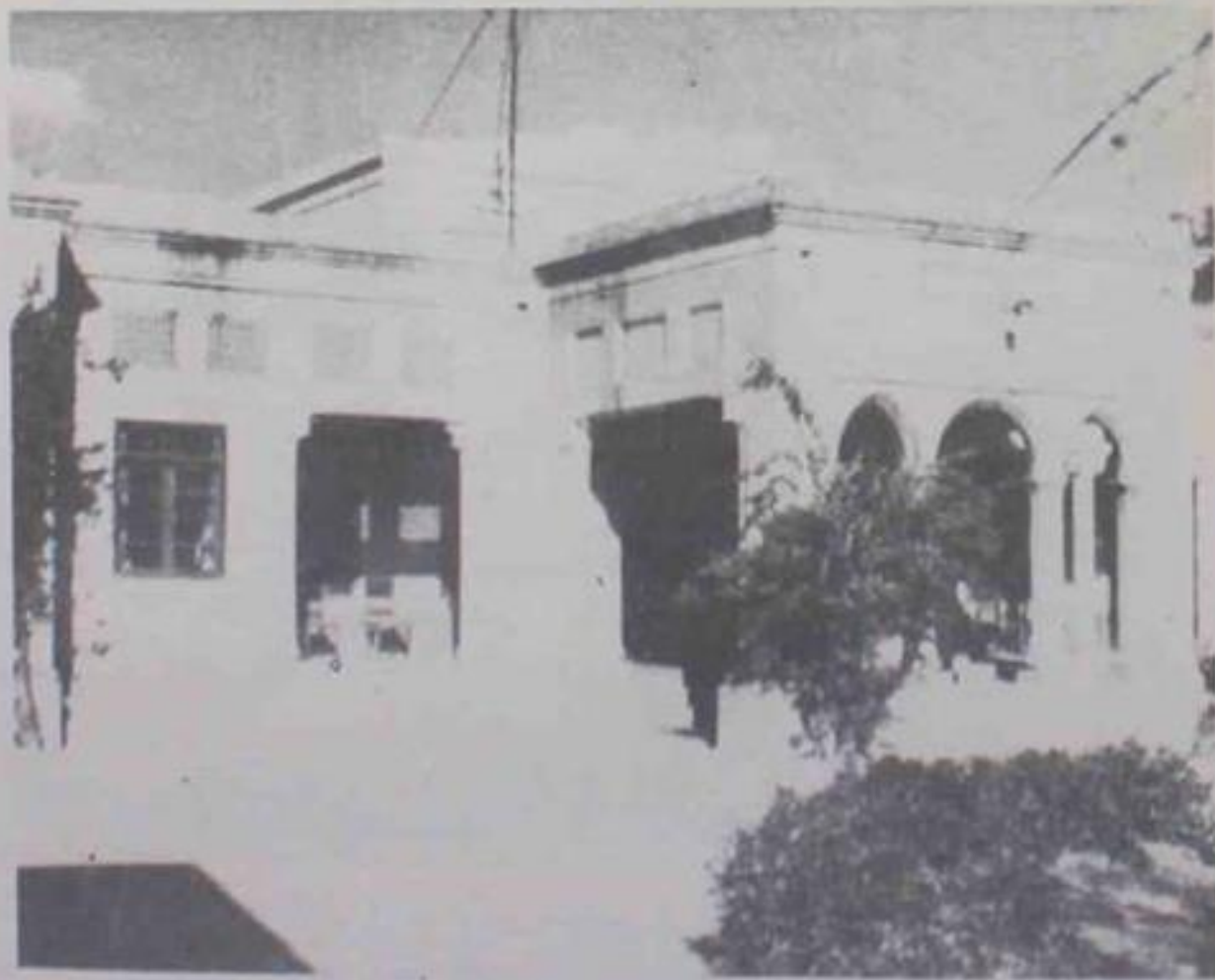
علامه در مسجد کوردوبا

شرکت در کنفرانس سیز گرد

علامه اقبال ۱۹۳۱ م جهت شرکت در دومین کنفرانس سیز گرد بانگلستان سفر کرد. سپس از ایتالیا و مصر دیدن کرد و در فلسطین در اجلاس "مؤتمر عالم اسلامی" شرکت نمود. در رم و قاهره او در جلسات انجمنهای سیاسی و ادبی مختلف خطابه هائی ایراد کرد که بسیار مورد توجه قرار گرفتند.

در ۱۹۳۲ م بنا بدعوت دکتر انصاری فقید غازی رؤف بی بهندوستان سفر کرد و در جامعه ملیه اسلامی دهلی شش خطابه ایراد کرد که ریاست آنها را علامه اقبال عهده دار بود.

در همانسال جهت شرکت سومین کنفرانس سیز گرد مجدداً بانگلستان مسافرت نمود و هنگام بازگشت از آثار قدیم اسلامی در اسپانیا دیدن کرد و آن شعر فنا ناپذیر را سرود که تحت عنوان "مسجد قرطبه" چاپ گردید که در واقع یکی از منظومه های جاودانی او میباشد.



منزل جاوید



علامه اقبال و سر راس مسعود و سید سلیمان ندوی
در افغانستان (۱۹۳۳)

انزوا طلبی

اقبال تازمانیکه، میتوانست فعالیت کند از در آمد وکالت داد گستری
امرار معاش میکرد. اما بر اثر کسالت ممتد، بانزوا طلبی مجبور گشت.
آنوقت بود که بابتکار سر راس مسعود جهت کمک هزینه زندگی فرزندان
خرد سال وی از طرف امارت نشین بهوپال مبلغی کمک معاش تعیین گردید
که پس از درگذشت اقبال نیز فرزندان او دریافت میداشتند.

کسالت و در گذشت

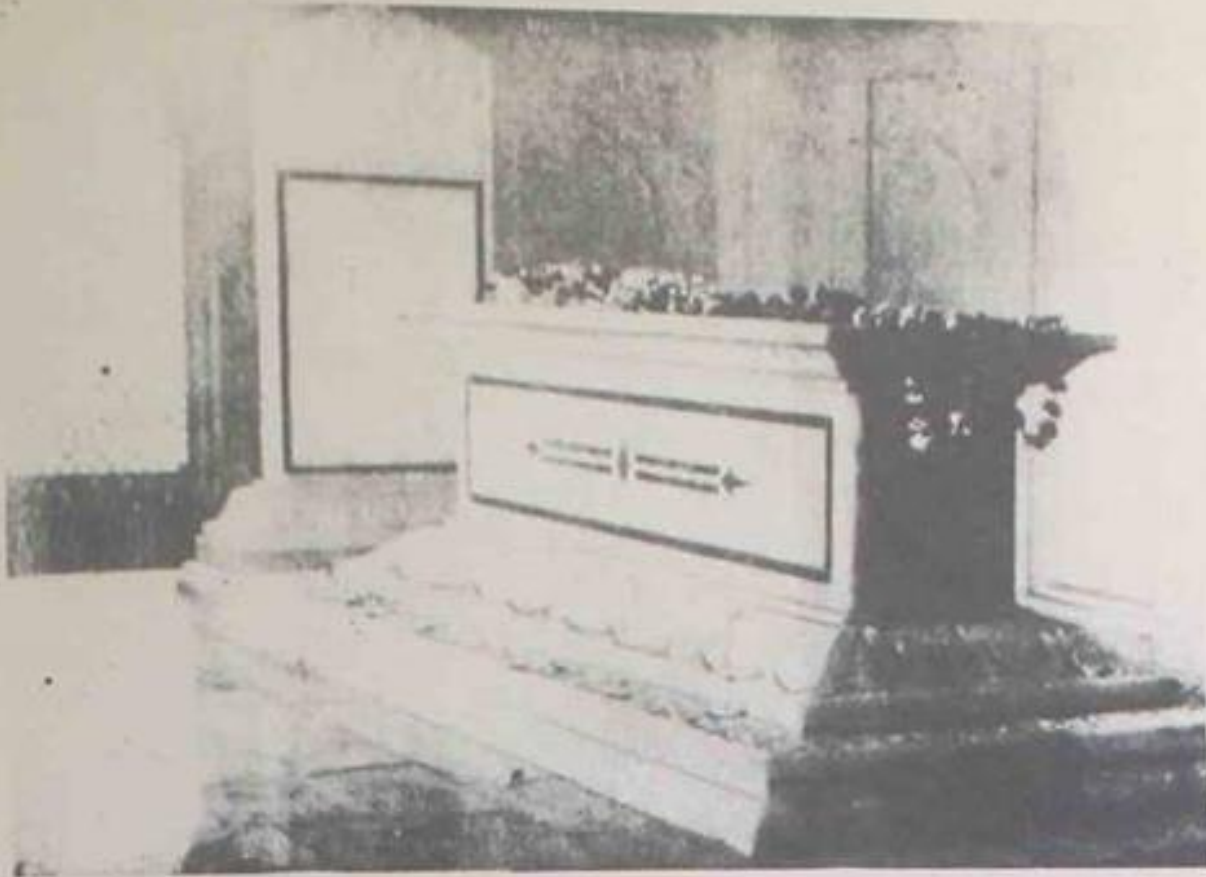
اقبال در چند سال اخیر زندگانی خویش اغلب کسالت داشت. بینالی
او تاحدی کاهش یافته بود که حتی دوستان دیدار کننده را بدشواری
میتوانست بشناسد. اغلب از ناراحتی سنگ کلیه رنج میبرد. سال ۱۹۳۴ م روز
عیدالفطر پس از گذاردن نماز عید بمنزل برگشت نمود و کمی شیرینی
میل کرد آنوقت گوی وی کسالتی پیدا کرد که در نتیجه تارهای صوتی
حنجره صدمه دید. با وصف معالجات طب هومی و طب جدید هیچ
بهبودی حاصل نگشت.

در ۱۹۳۵ م اقبال همسر خویش را از دست داد. این سانحه موجب
وختام بیشتر تندرستی او گردید. در ۲۰ آوریل ۱۹۳۸ م تأثیر کسالت
بر قلب او بعد سهلکی رسیده بود. کمی پیش ازینکه جان بجان آفرین
بسپارد، قطعه زیر را قرالت نمود و بدینوسیله پایان کار خویش
را اشاره نمود.

سرود رفته باز آید که ناید
نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری
دگر دانای راز آید که ناید

ساعت پنج و ربع با مداد روز ۲۱ آوریل در حالیکه لبان وی متبسم بوده
دعوت حق را لبیک گفت. گوی تصویر مجسم این بیت خودش گردیده بود -

نشان مرد مومن با تو گویم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست



آرامگاه علامه اقبال

آرامگاه اقبال

در همانروز نزدیک به غروب تشییع جنازه بعمل آمد و در بیرون مسجد پادشاهی در جوار پله های آن بخاک سپرده شد. احداث آرامگاه او شایان شان وی و متجانس با آثار معماری تیموری اطراف بعمل آمد. سنگ گرانبهای لوح آرامگاه اهدائی ویژهی پادشاه وقت افغانستان میباشد. اینک این آرامگاه "زیارتگاه اهل عزم و همت" میباشد و ایاتی که بر سقف مرمرین آن مزین میباشد سه جنبه شخصیت علامه یعنی سخنور، متفکر و معلم را بطور وضوح اعلام میدارند.

ازین ابیات معلوم میشود که اقبال از دیدگاه خود اقبال که بود؟ مجموعاً شش بیت میباشد، دو تا مربوط به اقبال از حیث سخنوری، دو تا از حیث تفکر، دو تا از حیث معلم میباشد. اقبال میفرماید از حیث سخنوری من دارای چنین رسالتی بودم:

دم مرا صفت باد فرودین کردند
گیاه را ز سرشکم چو یاسمین کردند

نمود لاله صحرا نشین زخونابم
چنانکه باده لعلی بساتگین کردند

از نفس من (سخترانی من) کارکنان قضا و قدر کار باد بهاری را گرفتند
بر ملت من پائیز سایه افکن بود، تأثیر شعر من آنرا بفصل بهار مبدل ساخت
وضع مردنی آنها از بین رفت. زندگی تازه معاودت نمود. از اشک افشانی
من این گیاه خشک و از بین رفته نه تنها از سر تازگی و شادابی را بدست آورد
بلکه آن در چمنستان باعتبار رنگ و بو مانند گل یاس شگفت. در این بیت
("کلمه گیاه" بطور استعاره برای ملت استعمار دیده و محکوم میباشد.)

گریه من خونابه گردید و آن لاله صحرائی را طوری سیراب کرد که
با حسن اخوت در عروق مرده آن خون تازه بطوری در جریان آمد و
بخوش آمد که هر بیننده فکر کرد که این چهره مسلمان نیست بلکه
در یک پیاله زیبای ارغوانی پر گردیده است. گویی چهره او از سرخی داردمی
تپد و بدن او از جوش عزم جهاد لبریز است (در این بیت لاله صحرائی
بمفهوم جوان مسلمانی است که از گشایش خوش بوضع نابسامان دور
افتاده است).

در قالب یک متفکر

بلند بال چنانم که بر سپهر برین
هزار بار مرا نوریان کمین کردند
فروغ آدم خاکی ز تازه کار بهاست
مه و ستاره کنند آنچه پیش ازین کردند

توفیق ایزدی پرواز ادراک و فکر مرا چنین رفعت بخشید که من در
ماورای آسمانها بر رفعتهای عروج لاهوتی نایل میگردم تا اینجا که خود
فرشتهها هزار دفعه سراغ میگیرند که این کجا میخواهد برود؟ منتهای
پرواز او چیست؟ آن کدام نقاط میباشد که ما تا امروز نتوانسته ایم
بانجا برویم؟

فروغ آدم خاکی بان مقام محمود در جالیکه برهای فرشتگان میسوزند،
بر اثر جدت فکری ابداع و نوجولی او میباشد. خورشید، ماه، ستارگان
بظاهر بسیار رفیع و منور هستند اما اینهمه مخلوقات مجبوری میباشد بر
نهیجی که اوائل آفرینش راه میروند. تا امروز بان روش باقی هستند و تا

روز رستاخیز آنها نمیتوانند در طریق خویش تغییری بدهند. شایستگی فروغ و ارتقا را صرفاً آدم خاکی بدست دارد. روشنائی و تنویر نیز با و ارزانی گردیده است اما مشروط بر آن که او اداب و طرق درست استفاده از آن نعمات را برگزیند، بطور ساکت و جامد ننشیند. فروغ فقط از جدیت و نوجولی صورت می پذیرد.

در مقام یک معلم

چراغ خویش بر افر و ختم که دست کلیم
در این زمانه نهان زیر آستین کردند
در آ سجده و باری زخسروان مطلب
که روز فقر نیاگان ما چنین کردند

آن نبوتی که فرعونیت فراغند و سحر آنها را با بدیضا مغلوب و بوسیله معجزه ها سرنگون میکرد با بعثت مهدی (ص) پایان یافت. اینک صرفاً بصورت اقامه ذکر الهی (قران مجید) زنده و موجود است. فرعونیت هرگاه سرکشی بنماید و در هر لباسی که ظاهر شود اعجاز زنده قران مجید آنرا مغلوب خواهد ساخت. من در دوره محکومی و تیرگی چراغی در برابر این است روشن ساخته ام آنها صرفاً بخاطر اینکه بدیضای نبوت "زیر آستین نهان" گردانیده شده است. پس از تابش خورشید جهانتاب رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) بر دنیا برای یکنفر مثل من که از پیروان کوچک در امت آنحضرت (ص) میباشم، چگونه میتوانم این جسارت را بکنم که بجز از پیغام رسول اکرم (ص) پیغامی یا نظری را عنوان بکنم.

توصیه من اینست که در برابر خدای وحده لا شریک یکبار دیگر سجده گذار بشوید، حکمرانی او را اعلام بدارید دین کامل وی را موبو متابعت کنید، توسل به حکمرانان سرکش جهان ترک کنید در "روز های فقر"، یعنی در دوره صدر اسلام اسلاف ما همین راه راست را برگزیده بودند و با دنبال ساختن همین تدبیر بر ستمگران آنزمان فایق آمده بودند و بر کفار و بی دینان آندوره که بر بندگان خدا مسلط می گشتند با ثبات رسانیده بودند که خدا بر همه چیز تواناست.

شخصیت و کردار

اقبال در سر تا سر زندگی بسادگی بسر میبرد او نمونه عملی شرافت نفس قناعت و فقر غیرتمندانه بود. هیچوقت از هیچکس چیزی نخواست. هیچگاه

منت کسی را بگردن نگرفت. در های وی بر هیچ کس بسته نبود و هر که و سه، دارا و باندار، آشنا و یا بیگانه بیدغدغه میتوانست او را ببیند، او از ملاقات جوانان مسلمان بسیار خوشحال میشد و شاید اگر در اختیار اومی بود تپش قلبی خویش را بانها تزریق میکرد. اعتقاد راسخ نسبت به حقانیت اسلام وحدت ملت اسلامی در رگها و عروق وی سرایت کرده بود. تازگی افکاری که در آثار وی دیده میشود نظیر آن در تاریخ شعر و ادب اسلامی کمتر یافت میشود.

فرزندان

اقبال یکی پس از دیگری سه تن همسر برگزید. از بطن همسر اول فرزند او آقای آفتاب اقبال وکیل دادگستری میباشد. از بطن همان همسر دختری نیز متولد گشت که بسیار فطین بود اما در سن ده دوازده سالگی درگذشت. از بطن همسر دوم نیز دختری بدنیا آمد اما در خرد سالی مرد. مادرش نیز در حین زایش دعوت حق را پذیرفت. از همسر سوم دکتر جاوید اقبال و دختری بنام منیره بانو میباشد. علامه اقبال چند سال پیش از رحلت خویش بوسیله وصیت نامه ای چهار نفر را جهت کفالت و مواظبت اطفال خرد سال خویش و همچنین ناظر بر آثار خویش تعیین کرده بود. از این چهار نفر یکی دائمی بچه ها خواجه عبدالغنی بود که در زندگی علامه در گذشت بقیه سه نفر بدینقرار بودند:

۱. چودری محمد حسین ناظر شعبه چاپخانه لاهور.
۲. شیخ اعجاز احمد قاضی دادگاه فرعی برادر زاده اقبال.
۳. حکیم منشی طاهرالدین.

چودری محمد حسین حرف بحرف باین وصیت نامه عمل کرد و در جهان وفاداری شیوه‌ای نمونه بوجود آورد. دکتر جاوید اقبال هم اکنون سمت قاضی دادگاه عالی لاهور را عهده دار میباشد. منیره بانو شوهر کرده است و در خانه بخت خویش بامر فراهالی بسر میبرد.

آثار

علامه اقبال سه زبان فارسی، اردو و انگلیسی آثار خویش را بیادگار گذاشته است. در فارسی اسرار خودی، رموز بیخودی، پیام مشرق،

زبور عجم ، مع گلشن-راز جدید و بندگی نامه و جاوید نامه ، پس چه باید کرد اے اقوام شرق مع مثنوی مسافر ، ارمغان حجاز (درین مجموعه شعر فارسی و اردو هر دو گرد آمده است).

در اردو علم الاقتصاد به نثر ، بانگ درا ، بال جبریل ، ضرب کلیم و قسمتی از ارمغان حجاز شعر میباشند.

بزبان انگلیسی ، سیر فلسفه در ایران احیاء افکار دینی در اسلام ، نگاه اجتماعی بر ملت اسلامی ، خلافت اسلامی.

اینک کمی بیشتر در باب آثار علامه شرح میدهم :

۱. علم الاقتصاد : این نخستین کتاب معتبر پیرامون موضوع اقتصاد میباشد که به زبان اردو نگاشته آمد. چاپ دوم این کتاب چند سال قبل منتشر گردیده بود و هنوز هم در کتابفروشی ها پیدا میشود.

۲. سیر فلسفه در ایران : این پایان نامه درجه دکتری علامه اقبال میباشد. متن انگلیسی آن سال ۱۹۰۸ م منتشر گردیده بود. ترجمه آن بزبان اردو توسط میر حسن الدین تحت عنوان فلسفه عجم انجام گرفت. بنا بگفته خود علامه : هدف او از این تحقیق چنانکه از اسم ظاهر میگذرد ، برای تاریخ آینده فلسفه ایرانی فراهم ساختن سنگ بنائی میباشد. در اظهار نظری که دیدگاه آن خالصاً تاریخی باشد نباید برای چنین تفکر انتظار داشت که در آن ابتکار و نوجوئی باشد. با اینهمه توجه شما را بدو مطلب زیر معطوف مینمایم :

الف. من کوشیده ام که سراغ تسلسل تفکر ایرانی را بگیرم و آبرا من بزبان فلسفه جدید بیان داشته ام.

ب. پیرامون موضوع تصوف من بیشتر بنحوه علمی بحث کرده ام و ان اوضاع و شرایط ذهنی را خواسته ام در سلا عام قرار بدهم که اینگونه واقعه را بمعرض ظهوری آورند. لذا بالعکس این اندیشه که عموماً پذیرفته میشود ، من کوشیده ام باثبات برسانم که تصوف نتیجه عمل و اثر توام نیروهای عقلی و اخلاقی میباشد که یک روح بخواب رفته را بیدار کرده بسوی عالیتین نصب العین زندگی رهنمون میگرداند.

۳. بانگ درا : این مجموعه منتخب شعر اردوی از آن سه دوره ابتدائی میباشد. در ۱۹۲۴ برای اولین بار چاپ شد. اقبال منظومه های

ابتدائی خویش را که در مجله مخزن و سایر نشریه ها منتشر گردیده بود یا در اجلاس هیات مسلمانان کشمیری و انجمن حمایت اسلام لاهور قرائت گردیده بود، در این مجموعه شامل نکرد. چنین بنظر میرسد که آنها بر معیار او کوتاه آمده بود. از سال ۱۹۴۴ م تا ژوئن ۱۹۷۵ این مجموعه شعری ۳۲ دفعه تجدید چاپ گردید.

۴. بال جبریل : ۱۹۳۵ م به چاپ رسید. و این مجموعه اول غزلها و آنگاه رباعیات و قطعات و در آخر منظومه هائی تحت عناوین مختلف دارد. این کتاب تا ژانویه ۱۹۷۵، ۲ دفعه تجدید چاپ گردیده است. این مجموعه اوج سخنوری اقبال را بزبان اردو در بردارد و علامه در پیرایه دلفریب غزل کلیه حقایق و معارف و تعلیمات را بیان فرموده است که از جهت ایجاد خلوص و تیقن در ملت و اجتناب از طلسم فرنگ جهت در آمدن بصورت مرد مومن بسیار سود مند میباشد.

۵. ضرب کلیم : این مجموعه در ۱۹۳۶ م بطور "اعلام جنگ بدوره حاضر" تقدیم گردید. پس از مقدمه کلیه غزلیات و منظومه ها تحت ۶ عنوان منقسم میباشد.

الف. اسلام و مسلمان.

ب. آموزش و پرورش.

ج. زنان.

د. ادبیات و هنر های زیبا.

ه. سیاستهای خاور و باختر.

و. افکار بحراب گل افغان.

در هر مورد جواهر افکار علامه بمنزله قول فیصل میباشد. و در آن درس و پیغاسی که موجود است آن وسیله نجات کلیه ملل میباشد. از ژولیه ۱۹۳۶ م تا ژانویه ۱۹۷۶ م این کتاب هیجده دفعه تجدید چاپ گردیده است.

۶. "بک نگاه اجتماعی بر ملت اسلامی" و "خلافت اسلامی" : در واقع متون و خطابه اقبال میباشد که بزبان انگلیسی ایراد گردیده بود. مولانا ظفر علیخان متن اولی را و چودری محمد حسین متن دومی را بزبان اردو برگردانده بودند.

۷. اسرار خودی : این مثنوی اولین اثر منظومه علامه اقبال میباشد که سال ۱۹۱۰ م منتشر گردید. از آنموقع تا کنون این کتاب کراراً تجدید چاپ گردیده. درین کتاب علامه از طرق مختلف باثبات رسانیده است که سر تا سر کائنات تابع فرمان "خودی" میباشد. موقعیکه باخودی عشق مزوج میگردد در آنوقت خودی بر سر تا سر جهان و ماوراء جهان مستولی میگردد. خود شکنی بعقیده اقبال فعل قبیعی است اما خود گرایی و خود شناسی مقصود زندگی است. اقبال بالشان دادن راه خودی از مدارجی آگاه میکند که از گذشتن میان آنها خودی فرد بمنزله تکمیل میرسد و عارف خودی را شایسته لقب خلیفه الله فی الارض میسازد. این کتاب بزبانهای متعدد جهان برگردانده شده است.

۸. رموز یخودی : این مثنوی بفارسیست و بخش دوم اسرار خودی میباشد که سال ۱۹۱۸ م بطور جدا گانه منتشر گشت اما بعد ها با مثنوی اسرار خودی یکجا گردانیده شد. در این مثنوی اقبال با اقامه دلایل ثابت کرده است که تعلیمات اسلامی برای حیات ملی بهترین ضابطه حیات میباشد. بر فردها الزام آور است که آنها تا حد خاصی حیثیت انفرادی آن را ابقا و مصون بنمایند بعد از آن فردیت خویش را بر رفاه و بهبود ملت فدا سازند. این کتاب را اگرچه علامه به پیشگاه ملت اسلامی تقدیم داشته است اما مخاطب هر دو مثنوی اسرار و رموز سر تا سر جهان انسانی میباشد. بوسیله اینها اقبال نظریه های اشتباه آمیز دور حاضر را برملا ساخته است که در باب افراد و ملت اقامه گردیده بود و برای حفاظت و بقا و تسلسل و ارتقای آن راه درستی را نشان داده است.

این هر دو مثنوی مربوط بگذشته ملت بود. نیاز برین امر بود که درباره آینده ملت نیز مطلبی گفته میشد. در ذهن اقبال ایده ای درین مورد وجود داشت، بنا برین به مولانا گرامی در نامه مورخ یکم ژوئیه سال ۱۹۱۷ چنین می نویسد :

"دومین قسمت مثنوی (یعنی رموز یخودی) نزدیک با تمام است اما اینک سومین قسمت در مخیله من نفوذ میکند مطالبی مثل دریا روان میباشد و حیرانم که چه چیزها را یاد داشت کنم. موضوع بخش بعدی "زندگی آتی مسلمانان" خواهد بود یعنی از کلام الله مجید بتاریخ آینده مسلمانان چه چیزهایی استنباط میشود و گروه اسلامی که بنیانگذاری

آن از دعوت ابراهیمی آغاز گردید چه وقایع و حوادث را در قرنهای آینده در پیش خواهد داشت و بالاخره مقصود و غایت این همه وقایع چیست؟ بنظر و بعقیده من این همه مطالب در کلام الله مجید موجود هستند و استدلال بعدی صریح و روشن است که هیچکس نمیتواند بگوید که از تاویل استفاده شده است. این فضل و لطف و خواست خداوند بزرگ و برتر است که وی این علم مکنون کلام الله مجید را بمن بنده اعطاء کرده است. من تا پانزده سال قرآن حکیم را تلاوت کردم پیرامون برخی از آیات و سورتها ماهها بلکه سالها اندیشیده ام و پس از چنین مدت طولانی بنتیجه فوق الذکر رسیده ام. اما موضوع بسیار حساس است و نوشتن آن ساده نیست در هر حال من تصمیم گرفته ام آنرا بکدفعه بسک نگارش در آورم و نشر آن پس از زندگی من صورت خواهد گرفت یا موقمی انتشار خواهد یافت که وقت مناسب آن رسیده باشد.

اما این تصمیم اقبال بعلمی نتوانست جامه عمل بپوشد.

۹. پیام مشرق: (فارسی) در پاسخ دیوان غربی سخنور معروف آلمان گوته سروده شد. این کتاب در سال ۱۹۲۳ م منتشر گردید و از آنوقت تا سال ۱۹۷۵ م چهارده دفعه تجدید چاپ گردیده است. در دیباچه آن اقبال مدعای خویش را بدینطور شرح داده است:

”درباره پیام مشرق که یکصد سال پس از ”دیوان غربی“ سروده شده است نیازی ندارم چیزی بگویم. خوانندگان گرامی خودشان حدس خواهند زد که مدعای آن بیشتر تقدیم حقایق اخلاقی مذهبی و ملی میباشد که ارتباط آن به پرورش باطنی افراد و ملل میباشد ... خاور و بویژه خاور مسلمان پس از خواب گران قرنهای بیدار گردیده است اما ملل خاوری باید احساس بکنند که زندگی نمیتواند از حوالی خویش هیچ انقلابی را بیافریند تازمانیکه در اعماق داخلی آن انقلاب وجود نداشته باشد. و هیچ دنیای تازه نمی تواند وجود خارجی را برگزیند تازمانیکه وجود آن در وجدان انسانها قبلاً متشکل نگردیده باشد. این قانون تغییر ناپذیر طبیعت است چنانکه کلام الله مجید در کلمات ساده و بلیغ بیان فرموده است:

”ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بالفهم“

جنبه های فردی و اجتماعی زندگی هر دورا شامل می شود و من در مصنفات فارسی خویش کوشیده ام که این صداقت را در مد نظر داشته باشم.

کوتاه از فقدان معنویت در مغرب زمین گه کرده است و از خاور انتظار چنین پیام را نموده است. اقبال پس از صد سال برای کشور های باختری درس اخلاق و مذهب و معاشرت را بخاطر آورده است و جهت ایجاد احساسات عشق، عمل، حرکت و جوش تا کید نموده باروپالشان داده است که بدون دست آوردن درس معنویت زندگی نمیتواند بمدارج عالیله نایل آید.

۱۰. زبور عجم (فارسی) : درین کتاب مثنوی گلشن راز جدید و بندی نامه هم شامل است. از ژوئن سال ۱۹۲۷ م تا اوت ۱۹۷۲ م ده دفعه تجدید چاپ گردیده. در مثنوی گلشن راز جدید علامه اقبال در پیروی مثنوی معروف گلشن راز شیخ محمود شبستری و پرسش آن را اقامه کرده و آنرا پاسخ داده است و مسئله وحدت الوجود در روشنی جدید حل کرده بر جهان عملی تأثیر و ارتباط آنرا ظاهر ساخته است.

بندی نامه در واقع علیه بردگی و محکومیت اعلام جهاد است. درین نخست از بندی بحث شده است. آنگاه بر هنر های زیبا منجمله موسیقی و نقاشی محکومان اظهار نظر گردیده است و در آخر فن معماری مردان آزاده روشن گردانیده است.

در بخشی از غزلیات و قطعات علامه به خداوند خطاب کرده است و در قسمت دیگر خطاب به سر تا سر جهان بویژه خاور زمین پیغام بیداری عمومی داده است. همچنین درسی در بخاطر آوردن دوره گذشته حرکت، بیداری، ذوق عمل، محبت و ایجاد احساس زندگی داده است تا اینکه شان و شکوه عظمت و حشمت زمان گذشته را مجدداً بتوان بدست آورد و مشرق زمین یکبار دیگر بتواند پرچم برتری و تفوق خویش را بر جهان مادی و معنوی باهتزاز در آورد. در زبور عجم اقبال غزل را باوج کمال رسالیده ثابت کرده است که برای افکار هر چه عالیتر و ابلاغ مؤثر نیز هیچ صنف سخنی زنده تر و پر تأثیر تر از غزل نیست. بهمین سبب است که اقبال بخوانندگان توصیه کرده است.

ترجمه مصرع اردو

چنانچه ذوق داشته باشید زبور عجم را در خلوت مطالعه کنید

۱۱. جاوید نامه (فارسی) : این اثر در پاسخ کمندی الهی سروده دانته سخنور ایتالیایی میباشد. از سال ۱۹۳۲ م تا سپتامبر ۱۹۷۴ م شش دفعه تجدید چاپ گردیده است. درین کتاب اقبال زنده رود براهتمانی مرشد خویش پیرومی بسیر افلاک پرداخته و شرف قرب حضور و همکناری تجلیات الهی را بدست آورده است. فلک قمر ، وادی طوسین ، فلک عطارد ، فلک زهره ، فلک مریخ ، فلک مشتری ، فلک زحل و در ماورای افلاک با شخصیت های برگزیده ای که دیدار هالی کرده است. بزبان آنها اقبال چندین مسایل بغریح را حل کرده است و مطالب سود مندی را تعلیم فرموده است. در آخر این کتاب در ضمن نصیحت بفرزند خویش جاوید کلیه نوجوانان را پیغام داده است و بر طبق گرایشها و مقتضیات نژاد نو را راهنمایی کرده است.

۱۲. پس چه باید کرد ای اقوام شرق : مثنوی مسافر (فارسی) : این اثر برای اولین دفعه در سال ۱۹۳۹ م منتشر گردیده بود و تا سال ۱۹۷۲ م هفت دفعه تجدید چاپ گردیده است. درین کتاب اقبال از زبان پیرومی مژده می دهد که :

خاور از خواب گران بیدار شد

آنگاه توسط خود او ملل شرق را خصایص حکمت کلیسی و حکمت فرعونیی نشان داده درس توحید میدهد و نفی را اثبات را "ساز و برگ استان" ثابت میکند. پس از بیان داشتن تفسیر و جزئیات ایمان افروز فقر و مرد حر اسرار و رموز شریعت و طریقت را تفهیم میکند و ابراز تأسف عمیق بر "التراق هندیان" درس اتحاد میدهد. پس از تجزیه سیاستهای دوره حاضر است اعراب را گذشته بر شکوه شان را بخاطر میآورد. آنگاه کلیه ملل خاور زمین را جهت شکستن طلسم سیاست فرنگ و جهت بیداری تلقین میکند. مثنوی مسافر یادگار سیاحت افغانستان است. در این پند داده شده است که "رمز دین مصطفی" را بشناسند و در وجود خویش "تعمیر خودی" بنمایند.

۱۳. ارسغان حجاز : این مجموعه در ایام آخرین کسالت علامه اقبال تدوین گردید. اما پس از در گذشت وی در نوامبر سال ۱۹۳۸ م منتشر گردید. در یک قسمت از این اثر قطعات و رباعیات فارسی حضور حق ، حضور رسالت ، حضور ملت ، حضور عالم انسانی و بیاران طریق و سایر آن میباشد.

از مطالعه آن معلوم میگردد که سخنرا در جهان تخیل خویش دارد
بجواز سفر میکند. عمق فکری و شدت عشق از اختصاصات این قطعات
میباشد.

در دومین قسمت کتاب مجلس شورای ابلیس و چند منظومه دیگر بار دو
نظیر بند پیر مرد بلوچ بفرزند خویش، تصویر و تصور، عالم برزخ،
آواز غیب و بیاض سلازاده ضیغم لولاوی کشمیری و سایر آن شامل
میباشند. بوسیله اینها بر انقلابات سیاسی و اجتماعی دور حاضر و نهضت‌های
فکری انتقاد صریحی بعمل آمده است که از آن چندین اسرار سر بسته منکشف
میشوند و راهنمایی درستی بدست می آید. از سپتامبر ۱۹۷۰ این کتاب
بازده دفعه تجدید چاپ شده است.

۱۴. تجدید بنای افکار دینی در اسلام (انگلیسی) : این مجموعه شش
کتاب فیلسوفانه میباشد که او در مدرس و حیدرآباد ایراد نمود. این کتاب
اولین دفعه در سال ۱۹۳۰ م در لاهور و دومین بار در سال ۱۹۳۴ م در چاپخانه
دانشگاه اکسفورد با تغییرات جزئی و باضافه سومین دفعه مجدداً در لاهور
چاپ گردید. علم و تجربیات روحانی، معیار فیلسوفانه تجربیات روحانی،
تصور ذات واجب و واقعیت خصایل، رثای انسانی و جبر و قدر، روحیه
تمدن اسلامی، روح تحرک (بمفهوم اجتهاد) در نظام اسلام. درین کتاب
علامه از حیث بنیانگذاری علم کلام جدید اسلامی بظهور رسیده است. اقبال
پیرامون مسایل مذکور از دیدگاه اسلام و فلسفه جدید بحث‌های مفصلی کرده
است و برای متفکران دور حاضر در صحنه مسایل اسلامی درهای تفکر
و بررسی را باز نموده است. آقای سید نذیر نیازی که این کتاب را در اردو
برگردانده است و کتاب مذکور در سال ۱۹۵۷ م یکدفعه بچاپ رسید اما اینک
نایاب گردیده است. بدون مطالعه خطابه های اقبال پیرامون فکر مرتب
وی نمیتوان آگاهی وافی بدست آورد.

علاوه برین چندین مجموعه های مکتوبات اقبال بدون گردیده اند که
در آن اقبال بدون تعاری حریف میزند، میخندد و مسائلی تازه باز می گوید.

مقالات متعدد انگلیسی و اردو که در روز نامه ها و مجله های مختلف
پراکنده بود و سایر سخنرانی خطابه ها و بیانیها و بیاسها نیز ازینطرف و
از انطرفی گرد آوری گردیده بصورت کتابهای متعدد منتشر گردیده اند که

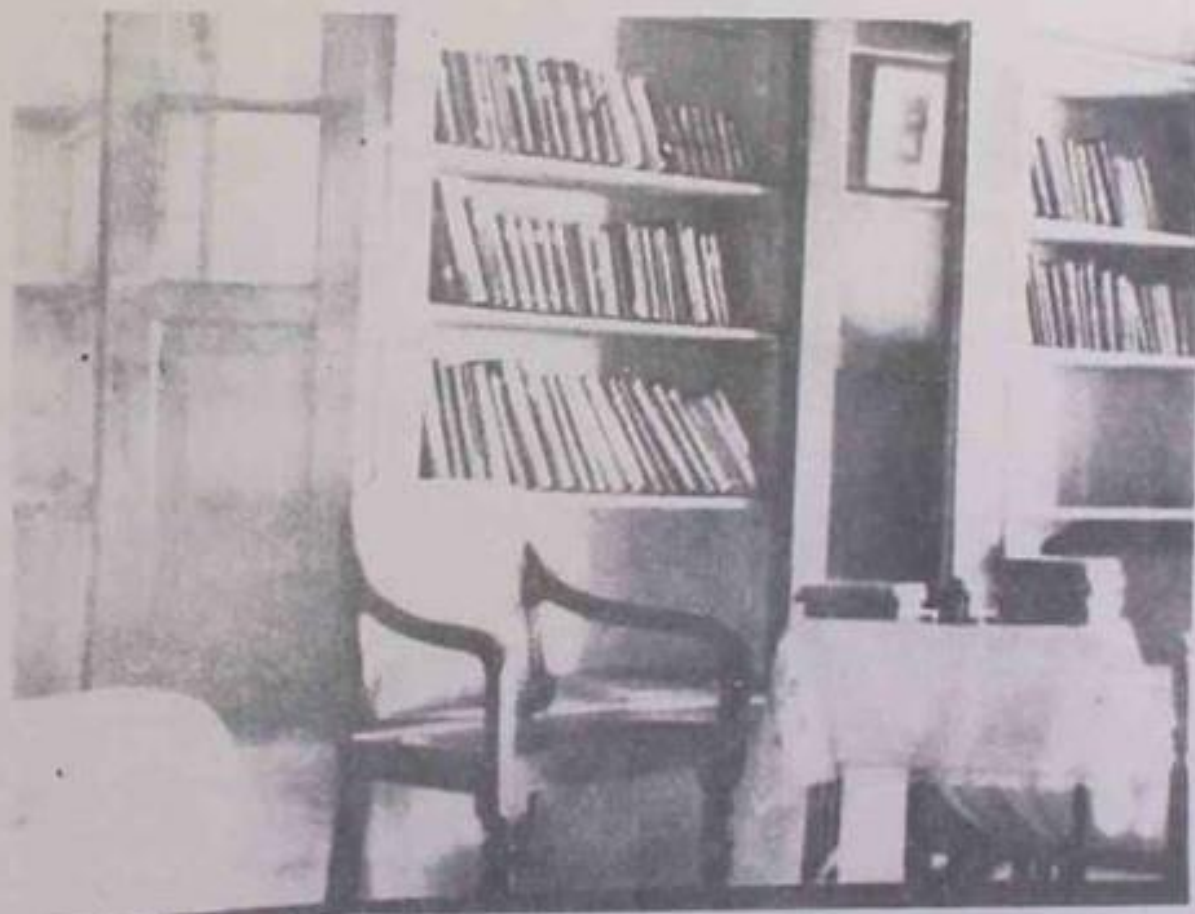
شامل انعکاس افکار اقبال (انکیسی)، گفتار اقبال، مقالات اقبال و حرف اقبال و سایر آن شایان تذکر میباشند.

نظریه حیات

خلاصه نظریه حیات اقبال چنانکه در دایره المعارف اسلامی ضبط گردیده است بدینقرار است :

۱. اقبال معتقد صادق اسلام و داعی بسیار بزرگ تمدن اسلامی است. خدا بعقیده او خلاق ازلی هست، خلاق او در هر لحظه بظهور میرسد، زندگی سر تا پا عمل خلاق می باشد (چنانچه بشر از مقصود خویش آگاه گردد آنوقت او میتواند جهت خلاقیت خویش را تعیین کند).
۲. سدره المنتهای ارتقای نوع بشر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر اکرم اسلام بودند. مفهوم ختم نبوت اینست که هم اکنون نیاز به هیچ پیغمبری باقی نیست زیرا کلیه حقایق اساسی زندگی در آخرین کتاب الهامی قرآن مجید محفوظ گردیده و راههای ارتقاء لامتناهی باز گردیده است. ملت اسلامیه نباید در های اجتهاد را ببندد. زیرا زندگی واقعی و هدف آن جهاد مداوم و اجتهاد پیگیر می باشد. قالبهای زندگی در دست تغیر خواهند بود اما قرآن حکیم در تشکیل افکار جدید و سازندگی ارزشها همواره بر هر ارتقاء مسلط خواهد بود.
۳. انسان باید از تسخیر خارجی و باطنی هر دو در قدرت و معرفت خویش اضافه بکند.
۴. اقبال بر تمدن و فرهنگ فرنگ بشدت انتقاد میکند. وی از عقلانیت محدود و مادیت اروپا منزجر می باشد. او میخواهد که مسلمانان هم مثل اروپائیان در زمینه های علمی و فنی پیشرفت کنند اما با آمیزش تفکر و تأثر زمینه روحانی در تمدن مادی آنرا انعکاس کننده انسانیت کامل بسازند.
۵. اقبال در هر صحنه زندگی صرفاً داعی دفاع از نظام اسلامی می باشد.
۶. اقبال مکلف بودن بارکان و شعایر اسلام را جهت سازندگی و تکمیل سیرت بشری الزام آور تلقی میکند اما باطن را بر ظاهر در هر حال ترجیح میدهد.

- ۰۷ در تعلیمات اسلامی عناصر غیر اسلامی متصوفانه و گریز از آنچه در زندگی آنان وارد گردیده بود اقبال مسلمانان را جهت احتراز از آن دعوت میکند اما او هوا خواه و معتقد جوهر واقعی تصوف میباشد که در اکابر صوفیان نظیر مولوی بافته میشود.
- ۰۸ از حیث فلسفه اقبال هوا خواه ارتقاء تخیلی میباشد. ازین لحاظ او را باید همصدا با برگسن دانست. او مداح نیچه نیز میباشد اما میگوید که بر اثر برقرار ساختن تصور صحیح کبریائی او جهت را از دست داد و هیچ مرشد کاملی را بدست نیاورد.
- ۰۹ موضوع خاص اقبال معرفت و تکمیل خودی است. موضوع راه باز کردن از خود شناسی بخدا شناسی مطلبی کهن بود. اقبال بشیوه ای آنرا توضیح و تصریح نمود که قبل از آن نظیر آن هیچ کجا دیده نمیشود.
- ۰۱۰ غیر از خودی موضوع ویژه اقبال موضوع عشق است که بعقیده او ملکه خلافت است. در مقابل عقل منطقی لفظ عشق سرچشمه معرفت



اطاق مطالعه علامه اقبال در سیالکوٹ

حقیقی می‌باشد. این موضوع حکمت متصوفانه وجدان نیز قدیمی بود اما قلب و ذهن و شعر اقبال در آن وسعت و تازگی و عمق ایجاد کرده است.

از حیث افکار اقبال حق دارد که بصورت بزرگترین رهبران ملت اسلامی به شمار برود. افکار و تأثیرات او در مخیله و تحت‌الشعور مسلمانان جاگزین می‌باشند. موفقیتی که اقبال در خارج ساختن آنان از رکود و رهنمون گشتن براه آزادیخواهی و تحقیق بدست آورد در معاصران وی هیچ متفکر و رهبری چنین موفقیتها نداشت. نفوذ او از شبه قاره پاک و هند خارج گشته در ایران و افغانستان و همچنین جهان عرب و دنیای باختری نیز رخنه کرده است. او از شخصیتهایی است که پس از قرنهای محیط بشری را منور می‌سازند. (دایرةالمعارف اسلامیة مجلد ۳، ص: ۱۳-۱۴).

انجام رسالت

از حیث یک سخنور و اندیشمند و مصلح بزرگ اقبال مسئولیت‌های رسالت خویش را بنحو احسن تکمیل کرد. جهت تکمیل مقصد حیات و نصب‌العین خویش اوچه وسایلی را برگزید و در آن تاجه حدی و تاجه میزان موفق گردید این داستان جالب را در کلمات آقای مهد عبدالله قریشی ملاحظه فرمائید:

”وسعت و همه گیری سرشت اقبال بگونه‌های مختلف جلوه‌گر گردید او از طرفی در شعر و سخن راههای تازه ایجاد کرد و از طرف دیگر در فلسفه عقاید تازه عنوان نمود. شعر حکیمانه و فیلسوفانه او در ملت بیجان زندگی نوینی ایجاد کرد“

فیلسوف صرفاً تفسیر خشک و بیجان واقعیات میکند اما سخنور واقعیات را طوری تفسیر میکند که مسلو از زندگی باشد. فیلسوف با ادراک ذهنی از جهره کائنات نتایج اتخاذی خود را بتصورات مجرد بیان میدارد اما اقبال میگوید:

”بدبختی شاعر اینست که کلام وی خوب و بد هر چه باشد غیر مرئی می‌باشد و چشمهای ظاهر بین طبیعتاً بیشتر بچیزهای مرئی متوجه میگردند“ (مکتوب بنام خواجه حسن نظامی).

زمانی بود که هیچکس درک کننده حرفهای اقبال نبود او خود را کاملاً
 تنها احساس میکرد و میگفت :
 "لاهور یک شهر بزرگ است اما در این ابوه مردم تنها هستم حتی
 یکنفر چنین نیست که من با قلب باز احساسات خود را با او ابراز دارم :



تصویری از علامه اقبال

ترجمه شعر اردو

"ضبط طعنه زن هست و در افشا بسیار لذت وجود دارد برای رازدان یک دشواری بسیار دشوار در پیش هست. لرد بیکن مینویسد. شهر هر قدر بزرگ باشد تنهایی هم بهمان اندازه میگردد بهمین سبب من هم در لاهور همین وضع را دارم" مکتوب بنام اکبر اله آبادی مورخ ۶ اکتبر ۱۹۱۱ م. اسرار خودی در سال ۱۹۱۵ منتشر گردیده بود در آن کتاب هم از تنهایی چنین تذکر داده است :

من که بهر دیگران سوزم چون شمع
بزم خود را گریه آسوزم چون شمع
دل به دوش و دیده بر فردا ستم
در میان انجمن تنها ستم
در جهان یارب ندیم من کجاست ؟
نخل سینایم ، کلیم من کجاست ؟
شمع را تنها تپیدن سهل نیست
آه ! یک پروانه من اهل نیست
انتظار غمگساری تا کجا ؟
جستجوی راز داری تا کجا ؟
من مثال لاله صحرا ستم
در میان محفلی تنها ستم

آنگاه از خداوند خواستار یار و همدم و محرم راز میگردد :

خواهم از لطف تو یار همدمی
از رموز فطرت من محرمی
همدمی دیوانه ای فرزانه ای
از خیال این و آن یگانه ای
تا بجان او سپارم بوی خویش
باز بینم در دل او روی خویش

این دعا مستجاب گردید و بالاخره اقبال راز دانهائی را پیدا کرد :

ترجمه شعر اردو

آن روزها گذشت که من در انجمن تنها بودم
اینک درینجا راز دانهائی دیگر من هم هستند

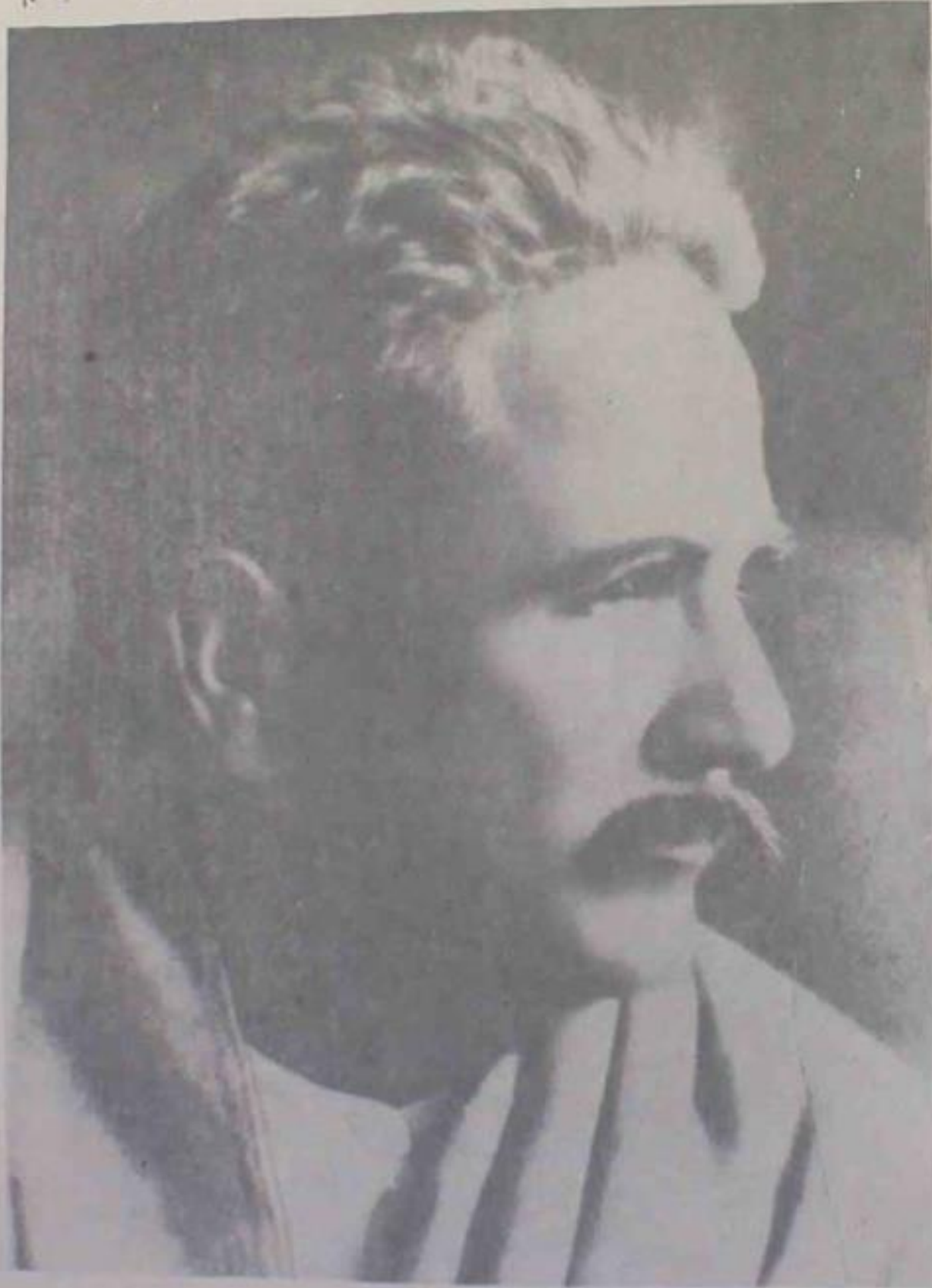
در واقع از دشواریهای بیشتر شاعر یکی هم این است. وقتیکه او میخواهد چیزی بگوید بیش از همه با مسئله زبان و بیان روبرو میگردد تا اینکه در ابلاغ مطالب وی تسهیلی گردد. او آن همه را از تفکر و تعمق خویش از خون جگر و کاوش خود و بکار بردن کلمات و لغات ایجاد میکند اگرچه هر کلمه در فرهنگ موجود میباشد و تملک شخصی هیچکس هم نیست اما سخنور با استعمال ویژه آن، آنرا از آن خویش میسازد، و بر آن مهر خویش میزند. در آنوقت آن کلمات متعلق به فرهنگ باقی نمی مانند بلکه از آن سخنور میگردد. در عمل تخیلی در ضمن دچار شدن با مسئله زبان و بیان برخی مراحل بسیار دشوار در پیش می آید. با هر منظر از چنین مراحل ما نمی توانیم کاوش تخیلی هیچ سخنوری را درک کنیم. علامه اقبال یکدفعه از همین مشکل بترسیده آمده چنین گفته بود :

”جگر کاوی سخنور را نمیتواند افراد عادی حدس بزنند. در برابر آنها شعر بقالب در آمده می آید. آنها از جذبه لطیف و روحانی نمیتوانند آشنا بشوند که کلمات را چگونه می توان مرتب ساخت. در هر کجا که بیت قشنگی به بینید بفهمید که یکنفر مسیح مصلوب گردیده است. ایجاد کردن تخیل عالی برای دیگران بمنزله کفار می باشد.“ (مکتوب بنام گرامی)

درین هیچ جای تردید نیست که اقبال واقعاً مسیحائی کرده است. او تپش نبض کائنات و ضربه های قلب حیات را احساس کرد و احساسات خویش را بصورت نقش و نغمه در حال تحرک بیان داشت. او ابتدای سخنوری را از غزلسرائی آغاز کرد اما شهنشاهی صنف غزل مطمح نظر او نبود. او داشت خود را آماده میکرد تا از احساسات موقر و محسوسات سکرآور بیرون آمده در ارتفاعات پرواز در آید. بهمین سبب نگاه های او در افق در راه وسیعتر خیال با جبروت و قله های آسمان خراش نظیر هیمالیا را تماشا میکردند و جهت پیشروی حتی از ستاره ها بالاتر قلب وی می تپید.

موقعیکه اقبال بقدرت قلم خود اعتماد پیدا کرد، در آنوقت همزمان با غزلسرائی بسایر اصناف وسیع سخن بذل توجه نمود. بنا به گفته دکتر شفاعت احمد فقید، اقبال از اوایل حس کرده بود که زندگی او دارای یک هدفی است، یک نصب العین است اما در واقع آن هدف و نصب العین چیست؟ او از آن خبر نداشت. او احساس میکرد که دریا، جبال، خورشید، ماه، ستارگان همه آن ها در سینه های خویش اسراری را پنهان کرده اند.

او در جستجوی واقعیت با هر چیز مخاطب میگشت او از هر چیز سوال میکرد. گاهی او از شمع می پرسید که پروانه چرا او را دوست میدارد؟ گاهی گل رنگی را با گفتن این کلمات می فریفت "نگاه او غیر از نگاه چشم



علامه اقبال در سال ۱۹۲۲

صورت بین " نیست. شاید بهمین طریق او سر خودش را بیان بدارد. گاهی او از زبان هیمالیا خواهان شنیدن ماجرای زندگی ساده که بر آن "داع" غازه رنگ تصنع" باشد. از طرف "خفتگان خاک" که عبور میکرد آنوقت وضع آنها را بررسی میکرد. در اشاره و کنایه هر چیز با ایشان همکلام میگشت و باو مطلبی را باز میگفت.

از جایی او درس "تلاش متصل" میگرفت از جایی اسرار "حسن ازل و وحدت و کثرت" بر او منکشف میگردد. در موقعی او با تماشای مآل حس می لرزید. اما درین چیز ها هنوز او نمیتوانست ارتباط میان آنها را مشاهده کند. هر چیز از یکدیگر غیر مربوط بنظر می آمد و یک پیغام جداگانه را باز میگفت. درین کثرت سخنان جوای آن وحدت بود که نه فقط برای او "سامان جمعیت" باشد بلکه شمع جهان افروز هم بوده باشد. او در همین نگاه در همین بلا تکلیفی و در همین اضطراب و یقراری مسوخت و در هیچ موقعیتی احساس آرامش نمیکرد. او "از زحمت تنگی دریا" گریزان بود و در "فرقت وسعت بحر پریشان" بود. گاهی از آن زندگی که سر تا پا سوز آرزوست میآشفست و بر بخت گل رشک می برد که زندگی او "آرزوی یگداز" است و او، با وصف "زین محفل" بودن "شریک شورش محفل" نمیگردد. با مطالعه برخی از منظومه ها چنین معلوم میگردد که در سرشت شاعر نوعی یتابی و یقراری وجود دارد و او در جستجوی یک حرفی است که آنها او هنوز نتوانسته کشف کند. او جوای چیزی است که هیچ نشانی از آن بدست نمی آید. در برابر او برخی از گره خوردگیها وجود دارد که او میخواهد آنها را باز کند و اما نمیتواند آنها پیدا کند. در قلب او کراراً برخی پرسشها ایجاد میشوند که پاسخ قانع کننده آن را در نمی یابد. موقعیکه از وفور دیوانگی بنگ می آید آنگاه از "محیط آب رود گنگ" ملتجی میگردد که او را در آغوش خویش گرفته غرق گرداند.

اما هنوز نغمه او " آشوب جبرئیلی" نبود، صرفاً "صدای درد" بود اما او نمیگذاشت که خود را در دریای یأس غرق گرداند. او تاب و توان هر بال خویش را بررسی میکرد و آنگاه نفس عمیق آرامش بخشی میکشید. درین تاریکی بسیار مهیب او گاه گاهی درخشش برق را میدید. مداوای بسیاری از دردها و رنجها را او در پیروی حضرت بلال حبشی تشخیص داد که در عشق می نپید و برای یک لحظه هم قرار نمیگرفت. در چنین مواقع او

در "گسودن عقده مشکل" احساس تلذذ میکرد و در "سعی لا حاصل" خویش مجدداً لطف "صد حاصل" بدست می آورد.

در همان دوره اقبال منظومه های ملی نظیر "ترانه هندی" و "وطن من همانست" بسراید که او بر "نفاق انگیزی" مؤمن خویش غصه میخورد. افتراق فرزندان مادر وطن را برای یک لحظه گوارا نمیگردد، او کراراً هموطنان خویش را هشدار میداد که "مصیبتی میخواهد بر سینه وارد گردد" و مشورتی جهت نابودی در آسمانها صورت میگیرد. ترجمه بیت اردو. ای نادان باندیشه وطن باش که مصیبتی میخواهد بر آن وارد آید مشورتی جهت نابودی تو بر آسمانها صورت میگیرد. او خواهان آویختن دانه های پراکنده یک سلک بوده چنانچه کوشش وی مؤثر نیفتاد آنوقت میگوید :

ترجمه شعر اردو

ای هندوستان من همه را رنگ وفا نشان خواهم داد
من زندگی خویش را بر تو فدا خواهم کرد

خلاصه اینکه بیتابی، بقراری، سرگشتگی و آشفتگی آندوره و پیش قراول الزام آور آندوره فلسفه و آرامش بود. موقعیکه اقبال پس از مسافرت اروپا لیاقت گفتن این کلمات را پیدا کرد که نگاه تیز دل وی وجود را هم شکفته است. از "نور عشق او در حریم ذات غوغا" پها گردید و "در بتکده صفات هیا هوی الامان" پیچید. هر چشم انداز طبیعت دارای سری بود. حسن و عشق برای وی از کیفیات ویژه ای مملو بود. حسن و عشق بمرحله یگانگی متمایل بودند. متدرجاً همه چیز برای وی پیام آور عشق گردید اما این عشق صرفاً به عشق بس نگردیده بود در آن درس عمل هم موجود بود او از "سور ناتوان" "لطف خرام" می آموخت و از ماه هم می شنید که اینطور گفت :

ترجمه شعر اردو

رهروان به جلو رفته اند
آنهایکه سکت کردند پایمال گردیده اند
ناکاسی و مرگ بنظر وی حقیر به نظر میآید. او مطمئن گردیده بود که این چیزها برای عمل نمیتواند سد راه گردد.

پس از مسافرت با اروپا بر او منکشف گشت که مبین دوستی مردم آن
 قاره باند مغرضانه بر چشمهای آنان پیچیده است و در نتیجه آنها به درد و
 رنج سایر ملل بیعلاقه گردیده اند. شبانه روز درین فکر هستند که
 ثروت سر تا سر جهان را جمع آوری کرده خانه های خویش را سملو سازند.
 بخاطر همین تکاپوی اروپائیان بر قلب وی ضربه ای وارد آمد و او باین
 اندیشه افتاد که چنانکه همه انسانها افراد یک خانواده باشند در آنوقت
 تفاوت بچه دلیل موجود است؟ این چپاول و غارتگری تاکی ادامه خواهد
 داشت. آیا هدف زندگی انسان همین است که در برابر ملل اروپائی اسیر بیاشد؟
 همین اضطراب سرشت او در چندین منظومه های آندوره مشاهده میشود.
 مثلاً او در قطعه ای میگوید:

ترجمه: این ستمگری شگفت انگیز طبیعت هست
 انسان را که بطور مساوی بوجود آورد
 آن راز را از نگاه او پنهان ساخت
 ذوق آگهی بیتاب است
 راز زندگی گشوده نمیشود

در منظومه های دیگر نیز جا بجا تذکر از طلب و جستجو آمده است مثلاً

ترجمه شعر اردو

چنانچه هیچ چیز پنهان نیست آنوقت من سرتاپا جستجو هستم
 نگاه تمنای نظاره دارد، قلب سودای جستجو دارد.
 متدرجاً این گره خوردگیها از خود رفع میگردید. حجابها کنار میرفت.
 اسرار گشوده میشد، پرسشهایی که در قلب کرارا ایجاد شده بود پاسخ
 آن بدست می آمد روح مضطرب شاعر احساس تسکین میکرد.
 در آخرین منظومه های این دوره اگرچه پاسخ کاملی بر پرسشهای او یافت
 نمیشود اما جا بجا اشاره هائی لازماً موجود است. برجسته ترین اندیشه درین
 مورد بود که آیا تکاپو و غرض ورزی اروپائیان بر همین منوال باقی خواهد
 بود؟ بر زمین آفریده شده خداوند بهمین نحو غارتگری و چپاول ادامه خواهد
 داشت؟ نیرومند بر ضعیف همین طور ستمگری روا خواهد داشت؟ آیا روشی
 جهت نجات دادن دنیا ازین مصائب نیست؟ اما موقعیکه بر تعلیمات اسلامی
 تفکر نمود، آنوقت این ناراحتی خود به خود مرتفع گشت. قلب گواهی داد که

این چیزها فقط چند روزه هست. جهان تحولی خواهد داشت این ملمع تمدن که درخشش آن چشم انسان را آزار میدهد، بخودی خود از بین خواهد رفت. اصولهای اسلامی در کشورهای مختلف اشاعه خواهد یافت و افکاری که از مدتها پیش در سینه‌ها موجود اند در هر کوچه و بازار انعکاس آنها شنیده خواهد شد. همین افکار را او در منظومه ولوله بیعری چنین بیان داشته است.

ترجمه شعر اردو

ای با کنان دیار باختر آبادی خداوند مغازه تان نیست
طلائی را که شما تمام عیار گمان میکنید اینک عیار آن کاهش پیدا
خواهد کرد

تمدن‌تان با خنجر خویش اقدام به انتحار خواهد کرد
آشیانه‌ایکه بر شاخه نازک ساخته خواهد شد ناپایدار خواهد گشت
از یک بیت منظومه فوق این تصمیم اقبال نیز ابراز میشود که اینک او
جهت بیدار ساختن احساسات مسلمانان و برای دستگیری ملت از با افتاده
خویش کلیه نیروهای سخنوری خود را صرف خواهد کرد.

ترجمه شعر اردو

من در تیرگی شب با کاروان در مانده خویش براه خواهم افتاد
آه من شرفشان خواهد بود نفس من شعله بار خواهد بود
پس از این اندیشه او جهت اصلاح فساد سرشت مسلمانان و نجات آنها
از بردگی برنامه ابرا تدوین نمود و ملت خویش را دعوت کرد :

ترجمه شعر اردو

در بزرگه عالم مثل شمع زندگی
خود بسوزیم و دیده اغیار را بینا بسازیم
او اطمینان کامل داشت که آینده مسلمانان بسیار پر شکوهست و مداوای
التظارات جهان منحصراً بر آنان هست. او ملت را درس توحید، اخوت،
عمل و عشق داد. و بیش از همه برین نکته تأکید کرد که ملت وی
خود را بشناسد اعتماد بنفس را یاد بگیرد خودی خویش را بطور درستی درک

کند و بر چنین اصول عمل کند که وی را باوج کمال پیشرفت برساند
وی معنای پنهانی و مفاهیم بفرنج لغاتی نظیر صبر، توکل، تسلیم، رضا
فقر و قناعت را میشکند و دور میالدازد و بغرض و غایت واقعی و بکار
بردن صحیح آن ملت را تشویق میکند. در همین دوره کشاکش "سوز و ساز
روسی" و "پنج و تاب رازی" نیز اقبال گرچه هرچه گفت پیغمبری که
بملت، بکشور و به جهان داد وسیله آن سخنوریست با این همه شعر اقبال
دارای عقیده و فکر اندیشه او میباشد.

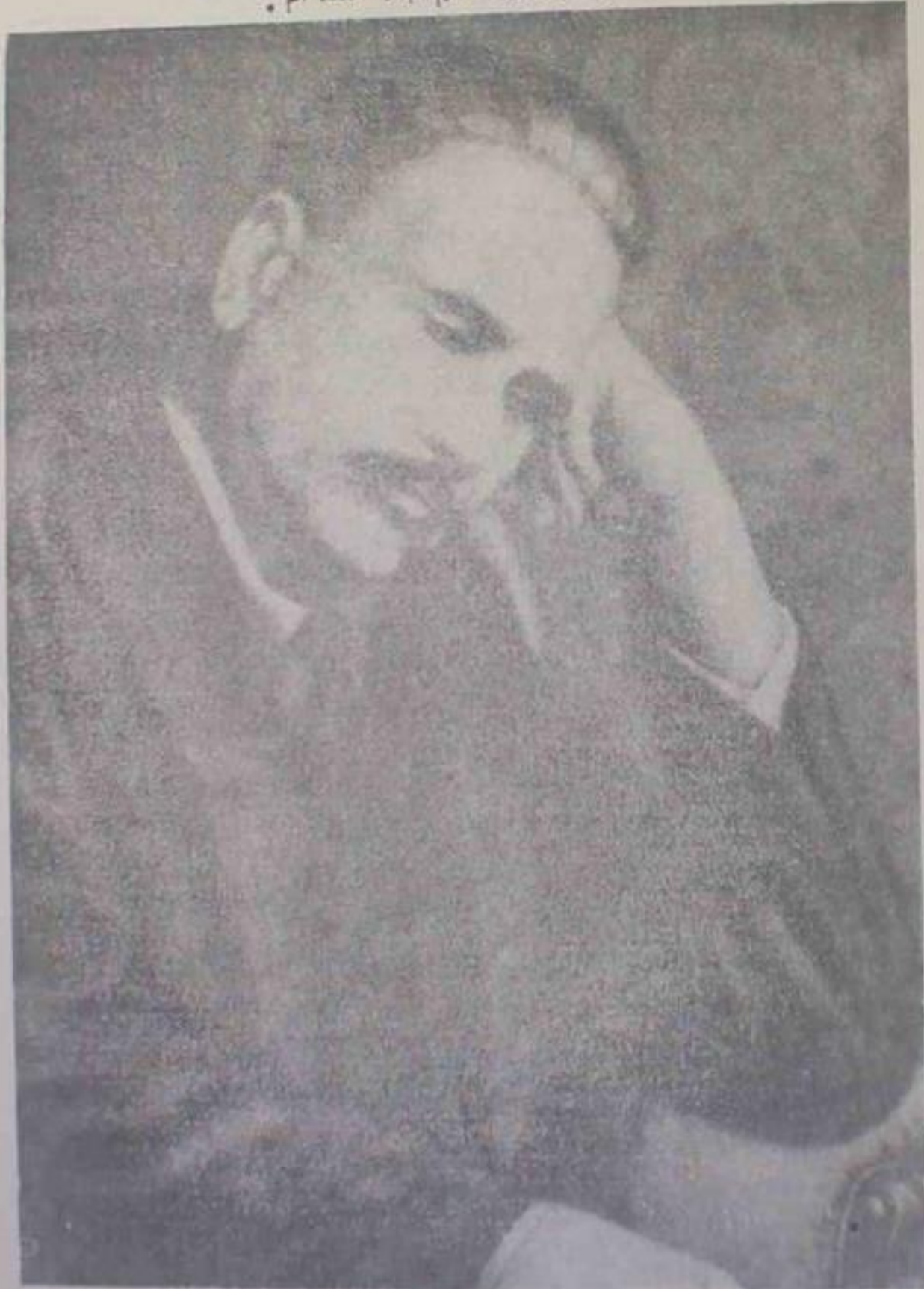
تصور خودی

فکر اقبال بر هر صحنه بشری احتوا میکند. دین، مذهب، اخلاق، تمدن
آداب اجتماعی و سیاست همه اینها در آن گنجانده شده، اندک سرچشمه این
نظام فکر و تعلیمات حکیمانه اقبال صرفاً یک تصور است که او آنرا
"خودی" خوانده است. بقیه تصورات او گردهمین تصور می چرخند و از
نتایج و مضمرات آن میباشند و از حیث علمی و عقلی بآن وابسته میباشند.

در ضمن نامیدن این تصور بطور "خودی" نیز اقبال با کشاکش سخت
دچار گردید او کلمه خودی "را معنی تازه داد و همه را متحیر ساخت"
خود اقبال میگوید:

"کلمه خودی بس از تردد زیاد و بامر مجبوری انتخاب گردیده بود.
از دیدگاه ادبی بسیاری از نارساییها بچشم میخورد و از لحاظ اخلاقی در
اردو و فارسی هر دو این کلمه بمفهوم ذم تکبر و خود خواهی بکار
میرفت. در فلسفه سایر کلماتی که بجای "من" میتوانستند بکار برند آنها
نیز بهمان اندازه مذموم بودند چنانکه "انا"، "شخص"، "نفس"،
"انانیت" نیاز باین امر بود که جهت ابلاغ مفهوم انسانی چنین کلمه
بیرنگ بدست آید که حیثیت اخلاقی آن هیچ نباشد. تا آنجا که من
اطلاع دارم در اردو و فارسی هیچ چنین کلمه وجود ندارد. کلمه "من"
فارسی نیز بمفاهیم مشابه می آید. با اینهمه برای مقتضیات شعری من
گمان کردم که کلمه خودی بیش از همه شایسته میباشد. در زبان فارسی
نظایری چند هستند که کلمه "خودی" بمعنای ساده نفس بکار رفته
است گویی میتوان گفت که متبادل کلمه "من" همین کلمه بیرنگ
میباشد. همچنین در فلسفه کلمه "خودی" بمفهوم احساس تشریح ناپذیر

”من“ بکار میرود که اساس شان یکتائی هرکس میباشد. در الهیات
 حیثیت اخلاقی آن بر آن عده روشن نمیگردد که میخواهند از اهمیت
 اخلاقی نجات یابند. من در زبور عجم قبل گفته ام:



علامه اقبال توسط یکی از نقاشان هنرمند

گرفتم اینکه شراب خودی بسی تلخ است
بدرد خویش نگر زهر ما بدا من کش

موقعیکه من نفی ذات را محکوم میکنم آنوقت مقصود من از دیدگاه اخلاقی افکار ذات خویش نمیشد ضبط نفس از دیدگاه اخلاقی برای "انا" سرچشمه نیرو میباشد. در ضمن محکوم ساختن نفی ذات من آنگونه مختصات اخلاق را محکوم می نمایم که بفناپذیری "انا" رهنمون میگردند و مقصود از "انا" قدرت الهی است زیرا فنا پذیری بمعنای مرگ آن و عدم شایستگی ضعفهای شخصی است. مقصود تصوف اسلامی بعقیده من فنا پذیری "انا" نیست زیرا در تصوف اسلامی مفهوم فنا عدم وجود نیست بلکه بطور کلی شناختن خودی خداوند بزرگ و برتر توسط انای انسانی میباشد. نصب العین تصوف اسلامی اینست که پس از آن منزل مرحله دیگری می آید. پس از فنا مرحله بقاست که بعقیده من مقام بسیار رفیع اثبات ذات میباشد. موقعیکه من می گویم ، پخته مثل سنگ شو ، الماس باش ، آنوقت مقصود من از آن سخنی و شقاوت نمیشد که در مد نظر نیچه میباشد یعنی ترحم و همدردی انسانی را ترک نمودن نیست. مفهوم من تکمیل عناصر انا میباشد تا اینکه او بتواند ان شایستگی را پیدا کند که حتی المقدور بتواند کلیه نیروهای هلاکت آفرین را شکست دهد ، که بعضفهای شخصی منتج و بر حصول بقای شخصی برابر میگردند.

از دیدگاه اخلاقی من کلمه "خودی" را بمفهوم اعتماد بنفس ، عزت نفس ، حفاظت نفس و بلند نظری بکار برده ام. تا اینجا که بمعنای اثبات ذات یا اصرار بر حق خویش نیز بویژه در صورتیکه بخاطر زندگی در حمایت از فریضه ، عدالت و صداقت ایستادگی کرده با مرگ مقاومت کند. بنظر من این رویه عین اخلاق است. زیرا این در جمع آوری نیروهای انا کمک میکند. این علیه نیروهای تحلیل و انتشار یک گونه جفاکشی میباشد. عملاً "انای" الهیاتی دارای دو حق بزرگ میباشد یعنی حق زنده ماندن و حق آزادی که تعیین آن در قوانین الهی گردیده است.

در اوائل مردم با این تصور مخالف بودند و بمفاهیم خودی نیز ایراد گرفتند اما بالاخره همه قبول کردند که این قول رائج الوقت است جهت نیل

باین موقعیت در ضمن دعوت خویش اقبال چه مدت‌ها ریاضت کشید، شرح آن را نیز از زبان او بشنوید با کمال تواضع میفرماید:

”اگرچه من آدمی نیستم که دارای ذهانت و فطانت فوق‌العاده باشند و نه دانش غیر عادی را دارا هستم با اینهمه نسبت به مردم عادی دانش و فهم را کمی بیشتر دارم، وقتیکه برای من مدت بیست سال طول کشید تا باین نتیجه برسم، آنوقت چطور ممکن است که مردم عادی که از تاریخ فکری و عملی جهان آگاه نیستند با قدری بررسی و تفکر باین واقعیت نابل آیند. ایراد گرفتن امر دیگری است. مسئله بسیار دقیق و عمیق است زیرا ارتباط آن با زندگی کنونی و زندگی ما بعدالموت انسان میباشد. بهمین سبب برای هرکس رسیدن ب نتیجه ای الزام آور است که ب نتیجه‌ای که من رسیده‌ام. آن نتیجه علیه گرایش طبع و ذوق کنونی اغلب ملل خاوری میباشد، اما حکمای خاور زمین از آن بی اطلاع نیستند و گفتن این امر سر تا سر مبنی بر اشتباه است که من رسیدن باین نتیجه از فیلسوفان باختر زمین تحت تأثیر قرار گرفته‌ام.“

مکتوب بنام مهاراجا کشن پرشاد مورخ ۱۰ مه ۱۹۱۶ م:

درین مرحله اقبال دانست که هدف واقعی زندگی او چیست؟ اقبال بموفقیت پیغام خویش اعتماد کامل داشت. بنا برین در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۱۷ م طی نامه ای دیگر بمهاریا کشن پرشاد چنین مینویسد:

”این مثنوی که اسم آن ”اسرار خودی“ است با مد نظر داشتن هدفی سروده شده است. تمایل طبیعی سرشت من بسوی سکر و مستی و بیخودی است اما سوگند بآن خدای واحد که در قدرت او جان و مال و آبروی منست، من این مثنوی را از خود ننوشته‌ام بلکه بمن آموزش شده است تا من اینرا بسرایم. من تعجب میکنم که چرا مرا جهت سرودن این موضوع انتخاب کرده اند. تازماینکه قسمت دوم آن (رموز بیخودی) پایان نیابد روح من قرار نخواهد یافت. درینوقت من چنین احساس میکنم که همین یکی وظیفه من است و شاید هدف واقعی زندگی من نیز همین باشد. من میدانستم که ازین مخالفت بعمل خواهد آمد، زیرا همه ما در دوره منقطع بدلیا آمده‌ایم و بزرگترین سحر انحطاط اینست که این کلیه عناصر و اجزاء و اسباب را بنگاه فرینده خویش (ولو آن صید ملتی باشد یا فردی) محبوب و مطلوب نشان میدهد، نتیجه آن این میشود که آن صید بدبخت عوامل نابود کننده و تباه کن خویش را بهترین مرئی خویش قلمداد میکند. اما:

من صدای شاعر فرداستم

و

این امید استم زیاران قدیم
 طور من سوزد که می آید کلیم

نه ابراد کننده باقی خواهد ماند و نه اقبال. این بذری که اقبال در زمین
 مرده دارد میکارد جوانه خواهد زد. لازماً خواهد رست و علی الرغم
 مخالفتها بشمر خواهد رسید. در مورد زندگی آن بمن قول داده شده است
 الحمدلله“

همین پیغام زندگی بخش اقبال بود که در قلوب ما نفوذ کرده با خون ما
 حرکت در آمد. ملتی که از مدت‌های مدید بخواب رفته بود بیدار گشت در
 آن ولوله تازه احساس اعتماد بنفس ایجاد شد، بیدار گشت و بوغ بردگی را
 از شانه های خویش بزمین گذاشت و با استقلال نایل آمد و دارنده قدرت
 و دولت گردید. پاکستان تعبیر همین رؤیاست. از حیث ملت مستقل نیز
 مقصود و مدعای ما باز آفرینی همین کیفیات میباشد که بر شاعر گذشته
 است و جامه عمل پوشاندن همان پیغام است که اقبال بما داده است.

